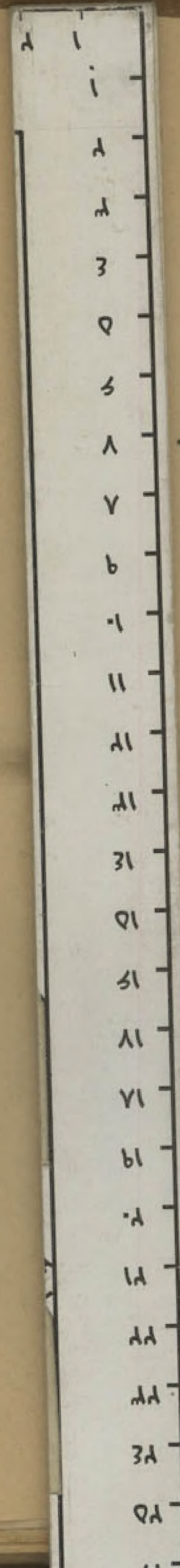







جمهوری اسلامی ایران









من ممتلكات العبد ...




ثم صار من ملكات العبد ... محمد صالح ...



على نهج الشريعة المقدسة ...

على نهج الشريعة المقدسة ...

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و سپاس یکتایی که دانایان بحر فهم و ادراک کنه معرفت او
پی نبرده بعجز قایل گشته اند که ما عرفناک حق معرفتک و
شکر بی قیاس بی همتایی که شاکران عالم شکر گذاری از عهده
شکر نعمی از نعمتهای او بیرون نیامده زبان بعذر گشاده
از دست و زبان که بر آید · کز عهده شکرش بدر آید
وصلوات بلانهایات بر سرور انبیا و شفیع گناهکاران برگزیده
ولسوف یعطیک ربک فترضی احمد محمد مصطفی و آل و اولاد
او سیما اشرف اولیا و سرخیل مقربان درگاه خدا علی مرتضی
علیهم آلاف التحیه و الثنا و بعد بر ضمایر اولی الابصار مخفی
نماند که چون دانستن اصول و فروع دین که ارکان ایمانست
بر هر بالغ عاقل واجبست حقیر تقصیر خادم زین العابدین الحسینی الخادم
بخاطر رسید که مختصری در اصول و فروع دین و تحقیق مذهب حق

سید المرسلین و ابطال مذهب مخالفین و ذکر قبایح چهار مذهب
آن ملاعین بفارسی واضح تالیف نماید و تحفه صفویه مسمی سازد
تا مومنان بهره مند گشته ثواب آن روزگار فرخنده آثار پادشاه
ملایک سپاه مظهر لطف اله خلاصه اولاد ائمه طیبین که اندازه
ظلم و بدعت از روی زمین علام باعتقاد امیرالمومنین پادشاهی
که از جلوس بر سریر سلطنت ظل حق پیداست و شهنشاهی
که از سعد نقش رونق دین نبوی هویداست گل گلشن خاندان نبوی
شاه صفی حسینی موسوی ابد الله ایام سلطنته الی یوم الدین
برسد امید که چون این داعی بجای شیخ مرحوم بخادمی چهارده
معصوم معروف است و در عتبات عالیات بجاروب کشی حضرات
آن حضرات موصوف و تحفه بغیر دعا وسیله سوای این هدیه
ندارد و منظور نظر کیمیا اثر اشرف گردد والله المستعان
و این رساله مرتب بمقدمه و دو باب و خاتمه مقدمه
در آن دو فصل است فصل اول در بیان آنکه ایمان عبارت
از چیست فصل دوم در بیان دلیل آنکه موجودات را

غیر واجب الوجود آفریدگاری نمی‌توانند بود باب اول
در اصول دین و دران پنج مطلب است مطلب اول در
توحید مطلب دوم در عدل مطلب سیم در نبوت مطلب چهارم
در امامت مطلب پنجم در معاد باب دوم در فروع
دین و دران شش مقصد است مقصد اول در نماز مقصد دوم
در روزه مقصد سیم در زکوة مقصد چهارم پنجم در حج مقصد ششم
در جهاد باب سیم در اظهار حقیت مذهب ائمه
طاهرین و ابطال مذهب مخالفین و مجملی از فضایل حضرت امیر المومنین
خاتمه در بیان افعال ابی بکر و عمر و عثمان و دلایل لعن
ایشان و ذکر قبایح چهار مذهب سنیان مقدمه دران
دو فصل است فصل اول در بیان آنکه ایمان عبارت
از چیست بدانکه ایمان آنست که اعتقاد کنی بدل و اقرار نمایی
بزبان بهستی ذات خدا و بدانی صفت چند را که لازمه
ذات اوست که صفات ثبوتیه گویند و بدانی صفت چند را
که ذات او منزه است از آنها که صفات سلبیه گویند

در خمس مقصد چهارم

و اقرار کنی که خدا عادل است و از و ظلم نمی‌آید و آنچه کند محض حکمت است
و اقرار کنی بدل و زبان که محمد مصطفی صلی الله علیه و آله فرستاده
خداست و آنچه بخلایق آورده تمامی حقست و بعد از و پیغمبری نخواهد
بود و اقرار کنی بامامت حضرت امیر المومنین و یازده فرزند او
صلوات الله علیهم اجمعین و یقین بدانی که آن حضرات معصومند
یعنی از اول عمر تا آخر عمر گناه کبیره و صغیره از ایشان
بوجود نیامده و یقین بدانی که حضرت حق سبحانه و تعالی در آخرت
همه مردمان را زنده گرداند و روح هر کس را ببدن او بازگرداند
و اعتقاد کنی که نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد که
فروع دین اند بر هر بالغ و عاقل واجبست فصل دوم
در بیان دلیلی که موجودات را غیر از واجب الوجود آفریدگاری
نمی‌توانند بود بدانکه هر چه بتصور درآید یا وجود دارد یا وجود ندارد
اما آنچه وجود دارد یعنی هست از دو حال بیرون نیست یا
وجود و هستی او دائمیست و نیست شدن او محالست و
وجود او از ذات خود است و از غیر او نیست و همیشه بوده

و اعتقاد

بوده وخواهد بود او را واجب الوجود گویند که یکتای بی همتا
خداست یا آنکه وجود وهستی او دائمی نیست و نیست
شدن او ممکن است و وجود وهستی او از غیر اوست او را
ممکن الوجود خوانند مثل آسمان وزمین وآدمیان وغیر اینها
از مخلوقات وآنچه وجود ندارد آن نیز از دو حال خالی
نباشد یا وجود نداشتن ونیستی او دائمیست وموجود
شدن او ممکن نیست ومحال است آنرا ممتنع الوجود
گویند مثل عددی که هم جفت باشد وهم طاق یا آنکه وجود نداشتن
ونیستی او دائمی نباشد وممکن باشد بوجود آید آنرا نیز ممکن الوجود
خوانند پس هرچه هست ونیست که وجود دارد یا ممکن است که
بوجود آید یا واجب الوجود است یا ممکن الوجود ودانسته شد که
وجود واجب الوجود از خود است واز غیر نیست و وجود ممکن الوجود
از غیر اوست پس ممکن الوجود را وجود دهنده باید اگر گوئیم موجود
شدن هر ممکن الوجود از ممکن الوجود دیگرست پس هر یک که
دیگری را وجود دهد باز او را وجود دهنده باید اگر گوئیم

الی غیر النهایه ممکن الوجودها هم از وجود میگرفته باشند این را
تسلسل گویند ومحال وباطل است واگر گوئیم باز بر میگردیده تا
بممکن الوجود اول منتهی میشده باشد این را دور گویند
آن نیز باطل ومحال است زیرا که هر یک از ممکن الوجودها که یکدیگر را
وجود داده اند لازم می آید که پیش از وجود یافتن خود موجود باشند
واین محالست پس لازم شد که وجود دهنده جمیع ممکنات
واجب الوجود باشد که قایمست بذات خود و دیگری [illegible]
بود **حکمت** بدانکه درگاه الوهیت رفیع تر از آنست که
افکار قاصره ما بادنی پایه آن رسد وبارگاه ربوبیت عظیمتر
از آنست که افهام ناقصه ما بآن راه یابد روح که مخلوقیست از
مخلوقات بی مصور است در اکثر موجودات وجزو اعظم بدن ما
بلکه عین وجود ماست هیچکس بحقیقت او پی نبرده و بکنه معرفت
او نرسیده و علم سید کونین را که احاطه بکل اشیا کرده پروردگار
در تحقیق آن قلیل شمرده و فرموده قل الروح من امر ربی وما اوتیتم
من العلم الا قلیلا پس هرگاه در معرفت ذات خود عاجز

باشیم در تحقیق ذات او چه باشیم فکر و فهم ایشان در آن حیرانست
دیگر امیرا چه یارای دم زدن از آنست آنچه بتفکر و فهم در می آوریم
که خداست غایت فکر و فهم ماست چنانکه ازین بیت
هویداست **بیت** آنچه فکر را اخر آن ره نیست غایت فکر
تست اندیشه نیست وانکه پروردگار ما را واجب گردانیده
که او را بصفات ثبوتیه و سلبیه بشناسیم بنا بر رحم و لطف بآن
عاجزانست که فراخور فکر و فهم خود بصفاتی که کمال ماست او را
بخوانیم تا از ذکر و فکر او محروم نمانیم و الا ما کجا و خیال معرفت او
از کجا کرمکی که در اندرون سیب است او را از باغبان
بستان انجهان چه خبر و مدریافت طبقات زمین و آسمان
چه اثر بسا باشد که مورچه نحیف که کمال اوست بر سر داشتن دو
شاخ ضعیف پروردگار را صاحب آن دو شاخ داند و او را
بان صفت خواند جل جلاله و عظم شانه **باب اول**
در اصول دین و در ان پنج مطلب است **مطلب اول**
در توحید بدانکه توحید آنست که اعتقاد کنی که خدا یکیست

وصف

وصفت چندی که صفات ثبوتیه گویند در وی هست و صفت
چندی که صفات سلبیه گویند در وی نیست اما صفات ثبوتیه
هشت است **اول** آنست که اعتقاد کنی که خدای تعالی
قدیم است و ازلی و باقیست و ابدی یعنی همیشه بوده و خواهد
بود **دویم** انکه اعتقاد کنی که خدای تعالی قادر مختار است یعنی هر چه خواهد
و اراده نماید میتواند کرد و آنچه نخواهد بر طرف میتواند کرد که اگر
قادر مختار نباشد عاجز خواهد بود و هر که عاجز باشد واجب
الوجود نخواهد بود **سیم** انکه خدای تعالی عالم است یعنی دانا است
بهمه چیز و چیزی نیست که بر او ظاهر نباشد زیرا که هر چه هست از
واجب الوجود موجود شده پس همه را داند که اگر دانا بهمه چیز
نباشد جاهل خواهد بود و جهل بر خدا روا نیست **چهارم**
انکه خدای تعالی حی است زیرا که هر که قادر و عالم باشد حی خواهد
بود **پنجم** انکه مرید و کاره است یعنی اراده خیرها میکند مثل امر
بطاعت و نهی از معصیت **ششم** انکه خدای تعالی
مدرک است یعنی دریابنده چیزهاست و مدرک کسی را گویند که چیزها را

و نهی از چیزهای بد میکند

دریابد یکی از خواص پس دریابد و معنی مدرک و عالم نزدیک بهم است
بلکه نسبت بذات خدا هر دو یک معنیست غایتش چون ادراک
دیدنی و شنیدنی را از صفات خود شمرده چنانکه فرموده
وهو یدرک الابصار و فرموده وهو السمیع البصیر این صفات را
از جمله صفات ثبوتیه می باید دانست هفتم آنکه خدای تعالی
متکلم است یعنی حرف و سخن از و بوجود می آید چنانچه فرموده
وکلم الله موسی تکلیما یعنی سخن کرد خدای تعالی با موسی سخن کردنی
اما باید دانست که خدای تعالی چون دیدنی نیست سخن کردن
و حرف زدن را در محلی خلق میکند چنانکه سخن کردن با موسی را
در درخت زیتون هشتم آنکه خدای تعالی صادق است
یعنی آنچه گفته از خبر و شر و وعده و وعید تمامی راست است
دروغ نیست زیرا که دروغ قبیح است و از واجب الوجود
قبیح نمی آید و اگر دروغ از و آید آنچه پیغمبران گفته اند اعتماد نتوان
کرد و پیغمبری ایشان عبث شود اما صفات سلبیه
یعنی چیزی چند که ذات خدا از آن منزه است و آن هفت است

اول

اول آنکه خدای تعالی را شریک نیست و یکتایی بی همتاست
که اگر او را شریک باشد میتواند بود که یکی اراده امری
نماید که بعمل آورد و دیگری نخواهد که آن امر بعمل آید پس اراده هر دو
که شدن و نشدن است در یک امر محالست پس اگر اراده یکی
بفعل آید و از دیگری بفعل نیاید اراده آنکه بفعل نیامده عاجز باشد
و واجب الوجود نباشد زیرا که عجز بر خدا روا نیست پس بی
شریک و نظیر و شبیه و مثل و مانند است دویم آنکه خدای تعالی محتاج بغیر
نیست نه در ذات و نه در صفات زیرا که اگر محتاج باشد واجب
الوجود نباشد سیم آنکه خدای تعالی مرکب نیست و مرکب
چیزی را گویند که از چند چیز ترکیب یافته باشد اگر مرکب باشد
می باید او را اجزا باشد تا موجود شده باشد هرگاه او را اجزا باشد
محتاج بآن اجزا خواهد بود و خدای تعالی محتاج نیست چهارم
آنکه خدای تعالی جسم نیست و عرض و جوهر نیست جسم چیزی را گویند
که طول و عرض و عمق داشته باشد و این نیز داخل مرکباتست
و ثابت شد که خدا مرکب نیست و عرض و جوهر چیزی را گویند

که بمحلی حلول کنند مثل سفیدی و سیاهی و ترشی و شیرینی هرگاه
عرض باشد محتاج خواهد بود بمحلی و ثابت شد که خدا محتاج نیست
چهارم اگر در جهتی از جهات نیست و لذت و الم بر خدا روا نیست
و اگر در محلی یا جهتی باشد محتاج بآن محل و جهت خواهد بود و خدا محتاج
نیست و لذت چیزی را گویند که موافق مزاج باشد و هر چیز را مزاج
باشد جسم است و خدا جسم نیست پنجم اگر خدا دیدنی
نیست نه در دنیا و نه در آخرت زیرا که اگر دیدنی باشد باید که
در محلی یا جهتی باشد که دیده شود و ثابت شد که در محل و جهت نیست
و فرموده لا تدرکه الابصار یعنی چشمها درک او نمیکنند و
بحضرت موسی که آرزوی دیدن خدا نموده فرمود لن ترانی
یعنی هرگز مرا نخواهی دید و سنیان درین مسئله مخالفت
خدا و انبیا و اولیا و جمیع علما نموده اند میگویند مومنان در آخرت
خدا را خواهند دید ششم اگر خدای تعالی متحد نیست چه اتحاد آنست که
دو چیز یکی شوند بی زیاده و نقصان این ظاهر و هویداست که دو
موجود یکی نمیتوانند شد که زیاده و کم نشوند و بر فرض محال اگر

محل و

و الم چیزی که مخالف مزاج باشد

اتحاد

اتحاد ممکن باشد آن دو چیز که متحد شده اند اگر هر دو واجب
الوجودند لازم می آید که خدای تعالی را شریک باشد و اگر یکی ممکن
الوجود باشد و دیگری واجب الوجود اگر هر دو یک ممکن الوجود
شده باشند لازم می آید که ممکن الوجود واجب الوجود شده باشد
و اگر هر دو یک واجب الوجود شده باشند لازم می آید
که ممکن الوجود واجب الوجود شده باشد و این هر سه صورت
باطل و محالست پس اتحاد بخدا روا نیست مطلب دوم
عدلست و عدل آنست که اعتقاد کنی که بدی از خدا نمی آید و آنچه
میکند خوبست و آنچه کند محض حکمت و لطف است بندگان
را اختیار داده بندگان را اگر خواهند نیکی کنند و اگر خواهند
و اشاعره که رؤسای سنیانند میگویند نیک و بد همه از جانب
خداست و همه را او میکند و بنده را اختیاری نیست
و این اعتقاد باطل است و لازم می آید که خدای تعالی ظلم کند
به بندگان زیرا که هر بدی که از بندگان بوجود آید یا کفر و بعصیتی
کنند کان بفعل آرند هرگاه فعل خدا باشد و در بندگان آفریده

واجب الوجود

باشد و بجهت فعلی که خود کرده بندگان را عذاب کند ظلم کرده
و حال آنکه ظلم بر خدا روا نیست و فرموده وما ربک بظلام للعبید
یعنی نیست پروردگار تو ای محمد ظلم کننده بر بندگان و
خدای تعالی راضی بکفر بندگان نیست چنانکه فرموده ولا یرضی
لعباده الکفر یعنی خدای تعالی راضی بکفر بندگان نیست
فصل حاشا حاشا که این ظلم بر را که سنیان نسبت
میدهند بخداوند الطف المطلقین کسی نسبت توان داد که عاجز چند را که
اصلا مطلقا اختیاری در خیر و شر نداشته باشند و خود ورا
خلق میکرده باشند که بفعل آورند باز ایشان را عذاب میکرده باشد
که چرا کرده پس نهایت ظلم باشد نعوذ بالله از این اعتقاد مذهب
و آنکه دلیل نامعقول سنیان آنکه خیر و شر از خدا است و
بندگان را اختیاری نیست آنست که میگویند خدای تعالی عالم است
بآنچه بندگان میکنند دو روا است که آنچه را نخواهد بگذارد که بفعل آورد
پس از و بفعل آید جواب گوییم که خدای تعالی اختیار کردن و نکردن را
بایشان داده و چون دانایست میداند که هر کس چه خواهد کرد و هر که را علم

بچیزی

بچیزی باشد لازم نیست که از و بفعل آید مثلا کسی را غلامی باشد و او
وعده دهد که چون بخدمت علما رود او را بانعامات نوازش کند
و اگر بشراب خانه رود او را سیاست کند و یقین داند که او بشراب خانه
میرود و اطاعت او را نمیکند از علم و دانستن آن که غلام البته بشراب خانه
میرود و بخدمت علما نمیرود لازم نمی آید رفتن آن غلام بشراب خانه
از جانب مولای او باشد زهی گمراهی و بیعقلی مطلب سیم در
نبوت بدانکه بعضی گویند که خیر و بد از خدا و او را بندگان
فرستاده باشد تا ایشان را ارشاد نماید بصلاح دنیا و آخرت و فرستادن
پیغمبر لطف است از جانب خدا بر بندگان زیرا که خدای تعالی
پیغمبران فرستاده بمعجزات و آیات که راه نماید خلایق را بحلال
و حرام و طاعت و معصیت و [illegible] و خدای تعالی را لطف نمودن
بر بندگان واجبست پس فرستادن پیغمبر واجب باشد
بدانکه درین مطلب دانستن پنج چیز لازم است اول آنکه
اعتقاد کنی که پیغمبران همه معصوم بودند یعنی از اول عمر تا آخر عمر گناه
کبیره و صغیره نکرده اند نه عمدا و نه سهوا که اگر پیغمبران معصوم نباشند

اعتماد بقول ایشان نتوان کرد دوم آنکه پیغمبر را منزه از عیوب
داند مثل کوری و کری و بدخوئی و بخیلی که اگر معیوب باشد
بقول او اعتماد نباشد سیم آنکه پیغمبر را افضل امت داند
که اگر بهتر امت نباشد بدتر را بهتر حکم کردن جایز نباشد و مساوی
او نیز هم در کسی یافت نشود که لازم می آید که کسی رجحان بر دیگری
نداشته باشد ترجیح داده باشد چهارم آنکه پیغمبر را افضل
از ملایکه و جن و انس داند چنانکه خدای تعالی فرموده ان الله اصطفی
آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین یعنی
بتحقیق که خدا برگزیده آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را از جمیع
مخلوقات از ملایکه و جن و انس پنجم آنکه پیغمبر ما محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله که معجزات او بسیارست که از آن جمله [illegible]
خاتم پیغمبران است و یقین کند که بعد از و تا قیامت پیغمبری نخواهد بود چنانکه
در کلام مجید فرموده ولکن رسول الله و خاتم النبیین یعنی
محمد پیغمبر خداست و آخر پیغمبرانست و حضرت خود نیز فرموده
لا نبی بعدی یعنی بعد از من پیغمبری نخواهد بود ششم آنکه بیان

علما خلافست که پیغمبران پیش از آن که پیغمبر شوند بچه دین بوده‌اند
و طاعت و عبادت بچه مذهب میکرده‌اند بعضی گفته‌اند
بدینی که دران زمان بوده یعنی پیغمبر ما بدین عیسی عمل میکرده و بعضی گفته‌اند
بدین خود که مبعوث خواسته شد چون مامور نبوده که بخلق
نرساند خود بآن عمل میکرده‌اند مطلب چهارم در آنکه امام
کسی را گویند که از جانب خدا و پیغمبر حاکم باشد بخلایق و بجای
پیغمبر امر کند خلایق را بطاعت و منع کند از معصیت و محافظت
کند دین خدا و شریعت پیغمبر را از تغییر و تبدیل و بر خلایق مشکلات
آسان کند و فرستادن امام لطف است از جانب خدا
و واجب است تعیین امام بخدا و می باید امام معصوم باشد یعنی از اول
عمر تا آخر عمر گناه کبیره و صغیره عمدا و سهوا نکرده باشد تا اعتماد
بقول او باشد و در علم و تقوی و کرم و شجاعت بهتر از اهل
زمان خود باشد که اگر بهتر از همه کس نباشد امامت او باطل خواهد بود
زیرا که بدتر را بهتر حکم نمیرسد و مساوی او نیز هم در کسی نباشد
که ترجیح بلا مرجح لازم می آید پنجم در آنکه بعد از پیغمبر ما

محمد مصطفی صلی الله علیه و آله غیر از حضرت امیر المؤمنین علی ابن
ابی طالب صلوات الله علیه دیگری مستحق خلافت و امامت نبوده
و خلیفه بلا فصل بعد از رسول الله اوست و آیات قرآنی
و احادیث نبوی که شیعه و سنی آن قائلند در باب امامت
آنحضرت بسیارست و حق سبحانه و تعالی در قرآن او را نفس
پیغمبر خوانده و افضل امت بوده و مشکلات همه را حل میکرده
و بسیاران مثل پیغمبر که بارها ابوبکر و عمر حکمهای باطل کردند و آن
حضرت راهنمایی کرده چنانکه هفتاد بار عمر ملعون گفت
لولا علی لهلک عمر یعنی اگر علی نبود هر آینه عمر هلاک میشد
و دلایل خلافت و امامت آنحضرت که در کتب مخالفان
مسطور است نزد علماء آن ملاعین بصحت پیوسته است
بر دوست [illegible] با آنکه ضلالت و جهالت ابی بکر و عمر
و عثمان بر علماء ایشان ظاهر است بجز آنکه هنگام فوت
پیغمبر که حضرت امیر المؤمنین با خلاصه صحابه بکفن و دفن آنحضرت
مشغول بودند عمر ملعون جاهل چندی را با خود یار نموده بجهت ابی بکر

و بهترین خلق خدا

بیعت گرفته میگویند خلیفه اوست زیرا که بخلافت او اجماع شده
حال آنکه اجماع اتفاق کل امت است و تحقیق پیوسته که حضرت
امیر المؤمنین که نفس پیغمبر است و افضل و اتقای امت بوده
و عباس و سلمان و زبیر و مقداد و اسود و عمار یاسر و جمعی دیگر
از اکابر صحابه حاضر نبودند و بخلافت آن ملعون راضی نبودند
اگر جمعیت جهال و عوام الناس پس را که عمر ملعون بعضی را
بحیله و بعضی را بعنف و تهدید آورده و بیعت گرفته باشند
اجماع نتوان گفت و اعتبار نداشته باشد بیعت خلافت
ابوبکر بعینه مثل بیعت خدایی گوساله خواهد بود [illegible] موسی از
میان قوم خود بیرون رفت و هارون را جانشین خود کرده
میان قوم خود گذاشت با آنکه میدانستند پیغمبر خداست
و برادر موسی پیروی او نکردند و در پی قتل او شدند و سامری گوساله
ساخت آن قوم را فرمود که آنرا سجده کردند و بخدایی پرستیدند
و حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله نیز از دنیا رفت و حضرت
امیر المؤمنین علی را جانشین خود کرد و عمر ملعون ابی بکر را

رسانید و خلیفه ساخت و خلق را فرمود بیعت کردند بر حضرت
امیر المؤمنین بمنزله هارون و قول حضرت رسول که فرمود
یا علی انت منی بمنزلة هارون من موسی گواه حال و عمر سالهای
ابی بکر گوساله و سفیان گوساله پرست اگر خدا بودن
آن گوساله حق بود خلافت ابی بکر بر حق خواهد بود بدانکه
دلایل در امامت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه از قرآن و حدیث که شیعه و سنی متفقند بسیار است
و شیخ جمال الدین مطهر حلی کتابی تألیف نموده الفین نام
کرده دو هزار حدیث در امامت آنحضرت و حقیقت مذهب
امامیه و ابطال مذاهب سنیه ثابت کرده چون این رساله
مختصر است مختصری از دلایل قرآنی و حدیث نبوی که در تفسیر
و کتب مخالفان مذکور است و مشایخ علمای ایشان مشهور اینجا ذکر
میکند دلیل اول آنکه از جانب حق تعالی بحضرت رسالت
اشاره شده بود که حضرت امیر المؤمنین را حاکم و جانشین خود
نماید و حضرت رسول اظهار نمیشود که مبادا گویند که این عم

خود را میخواهد جانشین خود نماید تا آنکه این آیه نازل شد
یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل
فما بلغت رسالته یعنی ای رسول برسان بخلایق آنچه بر تو
نازل شده است از پروردگار تو که اگر نرسانی بجا نیاورده
رسالت خدا را این آیه در حجة الوداع که حج آخر رسول بود که مابین
که غدیر خم گویند نازل شد حضرت منادی فرمود و خلایق جمع شدند
از جهاز شتران فرمود منبری ساختند و حضرت امیر المؤمنین را
دست گرفته بخلایق گفت الست اولی بکم من انفسکم
یعنی آیا نیستم شما را اولی از نفسهای شما گفتند بلی یا رسول الله پس فرمود
من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه
و انصر من نصره و اخذل من خذله یعنی هر کس را من مولای اویم
علی مولای اوست بار خدایا دوست دار هر کس علی را دوست
دارد و دشمن دار هر کس علی را دشمن دارد و یاری کن هر کس او را
یاری کند و خوار کن هر که او را خوار دارد هنوز خلایق متفرق
نشده بودند که آیه کریمه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم
نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا یعنی امروز کامل ساختم
لکم

برای شما دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را و راضی گشتم
که دین اسلام باشما است ابونعیم گوید چون این آیه نازل شد
حضرت فرمود الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة
و رضا الرب برسالتی و الولایة لعلی بن ابی طالب
یعنی خدا بزرگست بر کامل شدن دین و تمام شدن نعمت
و رضای پروردگار به پیغمبری من و بحاکمی و امامت علی بن ابی طالب
پس یکبار دیگر فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه تا آخر ثعلبی در
تفسیر خود نقل کرده که چون این خبر باطراف رفت حارث بن نعمان
که یکی از عمدهای عرب بود بجماز سوار شده بمکه آمد پیش حضرت
رسول و در ابطح شتر خود را خوابانیده پایی از آن بست و بحضرت
گفت ای محمد ما را امر کردی از جانب خدا که پنج وقت نماز کنیم
قبول کردیم امر کردی که یکماه روزه بگیریم قبول کردیم امر کردی
زکوة بدهیم قبول کردیم امر کردی حج کنیم قبول کردیم با اینها
راضی نشده تا آنکه پسر عم خود را برداشته میگویی من کنت
مولاه فعلی مولاه این را از خود میگویی یا از جانب خدا

شهادت ان لا اله الا الله و شهادت ان محمد رسول الله و امر کردی

حضرت فرمود که بآن خدایی که جز او خدایی نیست که از جانب خداست
چون حارث این را شنید متوجه شتر خود شده از روی غضب
میگفت خدایا آنچه محمد میگوید اگر حق است باران بر ما سنگ از
آسمان ببار و بفرست بر ما عذاب سخت هنوز بشتر خود نرسیده بود
سنگ ریزه بفرقش آمد که از مقعدش بیرون آمد و هلاک شد
بعد از آن سوره سأل سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له
دافع من الله ذی المعارج نازل شد این آیات کریمه با اقوال
نبویه که در باب خلافت آنحضرت مذکور شده در کتب و
تفاسیر سنیان همه جا مسطور شده و اما دیگر آیه انما ولیکم الله و رسوله تا آخر که در
کتب و تفاسیر آن ملاعین مذکور است و ثعلبی از ابی ذر غفاری
نقل کرده که با حضرت رسول نماز میکردم سائلی بمسجد آمد
و چیزی طلبید هیچکس او را جواب نداد رو بجانب آسمان کرد
و گفت بار خدایا گواه باش که در مسجد رسول تو سوال کردم
کسی بمن چیزی نداد و در آن وقت حضرت امیرالمومنین در
رکوع بود اشاره کرد با انگشت کوچک دست راست خود

بجانب سایل کرد انگشتر در ان بود سایل انگشتر را از انگشت
آنحضرت بیرون آورد حضرت رسول مشاهده فرمود چون
از نماز فارغ شد آنحضرت رو بجانب آسمان کرد و گفت
اللهم ان موسی سالک فقال رب اشرح لی صدری ویسر لی
امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی واجعل لی وزیرا
من اهلی هارون اخی اشدد به ازری واشرکه فی امری
فانزلت علیه قرآنا ناطقا سنشد عضدک باخیک و
نجعل لکما سلطانا اللهم وانا محمد نبیک وصفیک
اللهم فاشرح لی صدری ویسر لی امری واجعل لی وزیرا من
اهلی علیا اشدد به ازری یعنی بار خدایا موسی خواند ترا و
گفت ای پروردگار من بگشا بنور معرفت سینه مرا و آسان
گردان کار مرا و بگشای گرهی زبان مرا تا دریابند گفتار
مرا و بگردان برای من معاونی از کسان من هارون را
که برادر منست و استوار گردان باو پشت مرا و شریک
گردان او را در کار من پس فرستادی باو کلامی ناطق و

کی

معرفت

گفتی زود باشد که استوار کنم پشت ترا ببرادر تو و گردانم
از برای شما سلطنتی که ضرر نتوانند رسانید بشما برکت
آیات من بار خدایا من که محمدم پیغمبر توام و برگزیده توام
پس بگشا بنور سینه مرا و آسان گردان کار مرا و بگردان
معاونی از برای من علی را و استوار گردان باو پشت مرا
ابوذر گوید هنوز رسول دعا تمام نکرده بود که جبرئیل آمد و گفت
بخوان ای محمد انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون
الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون یعنی نیست حاکم شما
مگر خدا و رسول و آنکسانی که ایمان آورده اند و برپای داشته اند
نماز را و زکوة میدهند در حالتی که در رکوع اند بدانکه علما و
مفسرین از مخالف و موافق همه متفقند که این آیه در شان
حضرت امیرالمؤمنین نازل شده و بغیر از آن حضرت دیگری
در نماز بحالت رکوع تصدق نکرده و مراد از ولی صاحب
اختیار و حاکمست چنانکه میگویند ولی الطفل جده و پدر او است
پس ثابت است حاکمی حضرت رسول بار خدا حاکم و امام بحب

امیرالمومنین است اگر حق سبحانه و تعالی حضرت
امیرالمومنین را در آیه مباهله نفس پیغمبر خوانده و آیه مباهله
بجهت آن نازل شد که حضرت رسول هر چند حجت و برهان
بنصارا میگفت تکذیب آنحضرت میکردند تا آنکه آیه مباهله نازل
شد فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع
ابناءنا و ابناءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله
علی الکاذبین یعنی پس هر کس خصومت کند با تو ای محمد
در دین بعد از آنکه آمده باشد ترا آنچه دانستنی است پس
بگو با ایشان که بیایید تا بخوانیم پسران خود را و شما پسران خود را
و زنان خود را و شما زنان خود را و نفسهای خود را و شما نفسهای
خود را پس مباهله کنیم و بگردانیم لعنت خدا را بر دروغگویان
یعنی نفرین کنیم بر اهل کذب چون این آیه نازل شد حضرت رسول
صلوات الله علیه و آله بزرگ نصارا را بخواند و گفت هر چند سخن و
حجت می‌آوریم شما در عناد می‌افزایید بیایید تا مباهله کنیم تا فرق
از کاذب و حق از باطل ممتاز گردد نصاری راضی شدند و وقت

تعیین

تعیین نمودند که مباهله نمایند روز دیگر حضرت رسالت حضرت
امام حسین را بر داشته و دست امام حسن را گرفته حضرت
امیرالمومنین و فاطمه زهرا از عقب آنحضرت روان شدند
و حضرت رسول با آنحضرات گفت چون من دعا کنم شما آمین
بگویید نصارا چون آنحضرت را دیدند از مباهله پشیمان شدند
بعد از آنکه همه نصاری پیش آنحضرت صف کشیده بودند بزرگ
نصاری فریاد برکشید که ای یاران بپرهیزید از مباهله این بزرگواران
بخدا که رویهایی می‌بینم که اگر از خدا درخواست نمایند که کوهها را
از موضع خود زایل گرداند بالکلیه زایل گردد اگر مباهله کنید یک تن ترسا
در روی زمین نماند پس بخدمت حضرت رسول آمدند و
صلح کردند که هر سال دو هزار حله و چیزی زره و سلاح بدهند
و مفسران تمامی متفقند که مراد از ابناءنا امام حسن و امام حسین است
و مراد از نساءنا فاطمه زهراست و مراد از انفسنا امیر
المومنین است هرگاه حضرت امیرالمومنین نفس پیغمبر باشد
مثل پیغمبر خواهد بود و کسی که مثل پیغمبر باشد بهترین خلق خواهد بود

پس خلیفه بحق اوست دلیل چهارم آنکه ابن مغازلی شافعی
نقل کرده در کتاب مناقب که حضرت رسول فرموده
لکل نبی وصی و وارث و وصیی و وارثی علی بن ابی طالب
یعنی هر پیغمبر را وصی و وارثی بوده و وصی و وارث من علی ابن
ابی طالب است دلیل پنجم آنکه علمای سنی کل قائلند
بصحت این حدیث که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت
امیرالمؤمنین فرموده که انت اخی و وصیی و خلیفتی من بعدی
و قاضی دینی یعنی ای علی تو برادر منی و وصی و خلیفه منی بعد از من
و ادا کننده دین منی دلیل ششم روایت کرده احمد بن
حنبل از انس بن مالک که گفت گفتم بسلمان که از حضرت
رسول تجسس کن که وصی شما کیست سلمان پرسید از آنحضرت
که کیست وصی شما یا رسول حضرت فرمود که چه کس بود وصی موسی
ای سلمان گفت یوشع بن نون بود حضرت فرمود وصی من و
وارث من و ادا کننده قرض و بجا آورنده وعده من علی
بن ابی طالب است مراد آنکه احادیث و آیات قرآنی زیاده از

حد است که در خلافت و فضیلت آنحضرت واقع شده که شیعه
و سنی حکم بصحت آن کرده اند چون ذکر کل این مختصر تحمل ندارد
بدو حدیث دیگر اختصار میکند اول اخطب خوارزم از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله نقل کرده که بحضرت امیرالمؤمنین
فرمود که یا علی اگر بنده از بندگان خدا مثل نوح در دنیا باشد
و مثل کوه احد طلا داشته باشد و در راه خدا خرج کند و آنقدر
عمر یابد که هزار حج پیاده در هزار سال بجا آرد و بعد از آن میان
صفا و مروه شهید شود و اگر محب تو نباشد یا علی بشام او
نرسد بوی بهشت و داخل بهشت نشود دوم حضرت رسول
فرمود هر کس میخواهد که بآدم نظر کند بعلم و دانایی او و بنوح نظر
کند بتقوای او و بابراهیم نظر کند بحلم او و بموسی نظر کند در هیبت
او و بعیسی نظر کند در عبادت او نظر کند بعلی ابن ابی طالب یعنی
هر نیکی که در ایشان هست همه در آنحضرت تنها هست
چهارم مراد آنکه بعد از حضرت امیرالمؤمنین پسر او حضرت امام حسن
امام و جانشین اوست و بعد از وی برادر او امام حسین و بعد از او

پسر او امام زین العابدین و بعد از و پسر او امام محمد باقر و بعد از و
پسر او امام جعفر صادق و بعد از و پسر او امام موسی کاظم و بعد از و
پسر او امام رضا و بعد از و پسر او امام محمد تقی و بعد از و پسر
او امام علی نقی و بعد از و پسر او امام حسن عسکری و بعد از و
پسر او امام محمد مهدی صلوات الله علیهم اجمعین امام بحق و جانشین
رسول اند و هر یک افضل و اعلم زمان بوده اند و همه معصوم اند
یعنی از اول عمر تا آخر عمر گناه کبیره و صغیره نکرده اند نه
بعمد و نه بسهو و دلایل در امامت ایشان بسیارست از آیات
قرآن و حدیث نبوی چنانکه در روایت آمده که حضرت رسول
اشاره بحضرت امام حسین کرد و فرمود ابنی هذا امام ابن امام
اخو امام ابو ائمة تسعة تاسعهم قائمهم یعنی این پسر من امامست
و پسر امامست و برادر امامست و پدر نه امامست که نهم
ایشان قایم ایشانست یعنی تا قیامت خواهد بود و در روایت
میکند ابن عباس از حضرت رسول که فرمود خلفای من و
اوصیای من و حجتهای خدای تعالی بعد از من دوازده اند اول

ایشان برادر منست و آخر ایشان فرزند من گفتند یا رسول الله
برادر شما کیست فرمود علی ابن ابی طالب علیه السلام گفتند فرزند
شما کیست یا رسول الله فرمود فرزند من مهدی که پر شود زمین
از عدل او بعد از آن که پر شده باشد از ظلم و جور بحق آنکسی
که مرا بخلق فرستاده که اگر دنیا نماند الا یک روز آن روز را
بکشد خدا و بلند گرداند تا فرزند من مهدی بیرون آید و باو اقتدا کند
و عیسی از آسمان بزیر آید و باو اقتدا کند و نماز کند و روشن شود
روی زمین از نور پروردگار و پادشاهی او از مشرق تا مغرب
برسد و در روایتست که یهودی بود جندب نام مسلمان شده بود
از حضرت پیغمبر پرسید خلفای تو بعد از تو چند خواهند بود
حضرت فرمود اوصیای من بعد از من بعدد نقبای بنی اسرائیل
باشند اول ایشان مهتر و بهتر اوصیا و وارث انبیا و
پدر ائمه نجبا علی ابن ابی طالبست و بعد از آن پسران او
حسن و حسین چون مدت حسین تمام شود پسر او علی
و لقب او زین العابدین باشد چون مدت علی تمام شود بجای

او نشیند پسر او محمد او را باقر خوانند چون نوبت او تمام
رسد نشیند بجای او پسر او جعفر و لقب او صادق باشد و
چون مدت جعفر تمام شود امامت کند بعد از وی پسر وی موسی
کاظم و چون مدت موسی تمام شود امامت کند بعد از وی پسر وی
علی و او را رضا خوانند و چون مدت علی تمام شود امامت کند بعد از
وی پسر وی محمد و او را تقی خوانند و چون منتهی شود مدت محمد
امامت کند بعد از وی پسر وی علی و او را نقی خوانند و چون مدت
علی منتهی شود امامت کند بعد از وی پسر وی حسن و او را امین
خوانند و چون مدت حسن تمام شود امامت کند بعد از وی پسر او
محمد خلف حجت باشد و غایب شود و از امت پنهان گشت
یا رسول الله ما این را در تورات یافتیم و حضرت موسی بشارت
داده ما را بتو و اوصیای تو و فرزندان تو مدام که آیات و احادیث
در باب امامت حضرات دوازده امام که شیعه و سنی
متفقند بسیار است و اخبار بسیار از آنحضرت بظهور آمده
در کتب مخالف و موافق مذکور است و همه از خاندان نبوت

وولا

و ولایت اند و خلافت و امامت را هر یک از پدر خود دارند
تا حضرت رسالت و هر یک از آن حضرات در محل وفات
فرزندان و خویشان و مؤمنان را جمع میکردند و در حضور
ایشان نصب امام میکردند و هر یکی زمانی که بوده اند
بهترین امت بوده اند در همه باب و امامت ایشان را
چون احتیاج بدلیل نیست اختصار نمود مدام که حضرت صاحب
الزمان صلوات الله علیه زنده است و باقیست تا
خلایق موجودند و خواهند بود و هیچ زمانی دنیا از وجود معصومی
خالی نبوده و نخواهد بود و غیر از آنحضرت تا قیامت امامی نخواهد
بود زیرا که حضرت پیغمبر خبر داده و ابقای او را تا قیامت
و خبر آنحضرت حق است و راست و درازی عمر آنحضرت
محال و عجب نیست و کسانی بوده اند و اکنون هستند
که عمر ایشان از عمر آنحضرت درازتر است مثل خضر و الیاس
و حضرت عیسی و نوح و لقمان چنانچه در بعضی روایات آمده
که لقمان چهار هزار سال زیست و بعضی زیاده بر این گفته اند

و درازی عمر امر نیست ممکن و قدرت خدای تعالی است و سبب
غایب بودن آنحضرت از جانب خدا نیست و از جانب
آنحضرت نیز از جانب رعیت است بواسطه آنکه اگر
ظاهر شود خلایق نفاق و عداوت میورزند و اطاعت آنحضرت
نمی کنند و قصد آنحضرت و شیعیان آنحضرت میکنند
و چون عذر برطرف شود ظاهر خواهد شد مطلب پنجم
در معاد و معاد آنست که اعتقاد کنی که خدای تعالی
در آخرت همه کس را زنده میکرداند و روح را در جسد ایشان
باز میکرداند و این را معاد بدنی گویند معاد باین معنی حق
صدق است و از ضروریات دین است و جمیع انبیا و ائمه هدی
و تمامی اولیا بزنده شدن اموات بنوعی که بود متفق اند
و خبر داده اند حق و صدق است و هر مرده که پوسیده و ریزه ریزه
شده و متفرق شده باشد از هر جا و هر محل جمع شده
بصورت اول ترکیب خواهد شد و این از آفریدگار عالم
عجب نیست و خود در قرآن خبر داده و از وعده روز

ششم باینکه آنحضرت پیغمبر ما معصوم است و آنچه خبر داده از جانب
خدای ما به تجمل آمد سوال منکر و نکیر و فراغت نیکوکاران
و عذاب بدکاران در قبر و زنده شدن در قیامت و گذشتن
از صراط و حساب و میزان و نامه اعمال تمامی حق است
زیرا که اطاعت وعده و قصور شده و معصیت وعده
دوزخ و عذاب و جفا و المی که به بندگان رسیده که عوض
بایشان وعده شده می باید که تلافی و تدارک آن بشود و الا
ظلم و خلف وعده از خدا لازم می آید و ظلم و خلف وعده از
خدا نمی آید پس می باید هر کس که مست همه را زنده کرداند
و هر یک را بمکافات آنچه کرده و با وقوع شده برساند
مطلب باینکه هرکه از دنیا بی ایمان بیرون رود همیشه در
دوزخ خواهد بود و اگر با ایمان از دنیا برود و گناه کبیره نکرده
باشد همیشه در بهشت خواهد بود و اگر با ایمان از دنیا رفته
و گناه کبیره کرده و اما با توبه از دنیا رفته باشد یا شفیع او را
شفاعت کند حق تعالی بفضل و کرم خود گناه او را عفو فرماید

او نیز همیشه در بهشت خواهد بود و اگر با ایمان از دنیا رفته و توبه نکرده
و شفیع شفاعت نکرده یا حق تعالی گناهان او را عفو نفرموده
فراخور گناه در دوزخ خواهد بود بعد از آن به بهشت میرود اما
باید دانست که گناه حق الناس مثل خون ناحق یا غیبت
یا مال کسی دزدیدن یا ظلم کردن یا فحش گفتن به توبه رفع نمیشود
می باید در دنیا حلالی طلبید که اگر در دنیا او را حلال نکند صاحب حق
در آخرت عوض یا باید داد هدایه بدانکه توبه کردن از معصیت
واجب است بجهت آنکه دفع ضرر میکند که عقابست و دفع ضرر
از خود با قدرت و اختیار واجب است و حق تعالی نیز امر بتوبه
فرموده که توبوا الی الله توبة نصوحا یعنی توبه کنید
بسوی خدا توبه سودمند و امتثال امر خدا واجب است پس توبه
واجب باشد و توبه آنست که از گناه پشیمان شوند و
ترک آن کرده عازم باشند که دیگر بر سر آن نیایند و اگر
حق الناس در گردن او باشد که حلالی تواند طلبید یا ادا آن تواند
کرد بکند و اگر قدرت نداشته باشد همیشه قصد آن داشته

باشد

باشد که هرگاه قدرت بهم رساند آنرا ادا کند باب
دوم در فروع دین و آن پنج مقصد است مقصد اول
در نماز بدانکه نماز رکن ایمانست و از اهل بیت علیه السلام
روایت شده که بنده بعد از شناختن خدا نزدیک نمیشود
بخدا بچیزی که بهتر از نماز باشد و در روایتست که در قیامت
اول چیزی که از آن سوال کنند نماز خواهد بود و اگر نماز قبول
شود باقی اعمال قبولست و اگر نماز او قبول نشود هیچ عبادت
او مقبول نخواهد بود و حلال داننده ترک نماز باجماع است
کافر است بدانکه نماز یا واجب است یا سنت و نمازهای
واجبی هفت است اول نماز یومیه دوم جمعه
سیم نماز عید رمضان و عید قربان چهارم نماز آیات
که گرفتن آفتاب و ماه و زلزله است و هر امر آسمانی که ترسناک
وهراسناک او باشد مثل سرخی یا سیاهی یا زردی هوا پنجم
نماز طواف ششم نماز میت هفتم نمازی که بنده بعهد
یا سوگند واجب شود و نمازهای سنتی بسیار است از آنجمله

نوافل یومیه را ذکر خواهیم نمود و باقی را بکتب مفصله رجوع میکنند و این
مقدمه مشتمل است بر مقدمه و هفت فصل و خاتمه مقدمه
در بیان مقدمات نماز یعنی چیزی چند که پیش از نماز بجا می
آورد و آن شش است اول طهارت و آن وضو
و غسل و تیمم اما وضو باین نوع کند که مشت آب بردارد و نیت
کند که وضو میسازم برای مباح بودن نماز که رفع و واجب
تقرب بخدا اولی توقف روی را بشوید ابتدا از جائی
که موی سر مستوی الخلقه میروید تا زیر زنخ از درازی و آن مقدار که
انگشت ابهام و میانی مستوی الخلقه فرا گیرد از پهنا پس دو
آب دیگر دست راست و دست چپ را بشوید از مرفق
تا سر انگشتان بعد از آن بهمان تری که در دست مانده است
پیش سر را که بالای رستنگاه موی سر باشد بقدر سه انگشت بهم
چسبیده از بالا تا پیشانی مسح کند و پشت پاها را از سر
انگشتان تا دو کعب پا مسح کند. اما غسل واجب شش
اول جنابت است آن با انزال منی در خواب یا بیداری

واجب میشود یا بدخول حشفه بفرج یا بدبر دوم غسل حیض است
و آن خونیست سیاه و تیره و غلیظ و بدبو و اندک سوزشی
دارد و از جانب چپ می آید و نماز ایشان در ان ایام ساقط
و روزه را قضا باید کرد سیم غسل استحاضه است و آن
خونیست که اکثر اوقات زرد و مایلست و سیاه
و غلیظ نیست و سوزش و گرمی آن کمتر از حیض است
و آن سه قسم است قلیله و آن آنست که خون از پنبه
نگذرد در این صورت برای هر نمازی پنبه را تغییر دهد و وضو
بسازد قسم دوم متوسطات و آن آنست که از پنبه
بگذرد اما از لته نگذرد و برای هر نماز تغییر پنبه و لته بدهد و از بهر
نماز وضو بسازد و جهت نماز صبح غسل هم باید کرد سیم
کثیرات و کثیره آنست که خون از لته و پنبه بگذرد و در
آنچه مذکور شد بعمل آورد و یک غسل دیگر جهت نماز پیشین
و پسین کند و یک غسل جهت شام و خفتن قسم چهارم
غسل نفاس است و آن خونیست که زن را از زائیدن آید

یا بعد از آن آید و آن نیز نظر حیض نماز ساقط است و قضا
نیز ندارد و اما روزه را قضا باید کرد و حایض و نفسا را دخول
کردن حرام است و اگر دخول کند در اول یک مثقال شرعی
طلا کفاره باید داد و در میان نصف مثقال و در آخر چهار یک مثقال
پنجم غسل مس میت است هر گاه دستی که سرد شده باشد
و غسل نداده باشند دست یا بدن کسی یا عضوی از اعضای آن
میت رسد غسل واجب میشود و صورت این پنج غسل یکیست
الا در نیت که هر غسل بجهت آنچه میکند نیت آن بکند و در غیر
غسل جنابت وضو ساختن بعد از همه غسلها واجب است و
غسل یا ترتیبی است یا ارتماسی ترتیبی آنست که مقارن
دارد نیت را بشستن جزوی از سر پس سر و گردن را بشوید
بعد از آن جانب راست و بعد از آن جانب چپ بعد از آن
عورتین را و در غسل ترتیبی اگر میانه شستنها فاصله شود
جایز است اما در ارتماسی جایز نیست و ارتماسی آنست
که مقارن دارد نیت را بجزوی از بدن و باقی بدن را بالجمله

بشوید ششم غسل میت است میت را سه غسل باید داد
بطریق غسل ترتیبی یک غسل با آب سدر و یکی با آب کافور
و یکی با آب خالی   اگر بدل از وضو باشد نیت کند که
تیمم میکنم بدل از وضو واجب تقرب بخدا و کف هر دو
کف دست را بجایی که زند و پیشانی را از رستنگاه
موی سر تا بالای بینی مسح کند و اگر تا سر بینی مسح کند بهتر است
و پشت دست راست را بکف دست چپ و
پشت دست چپ را بدست راست از بند دست
تا سر انگشتان مسح کند و اگر بدل از غسل باشد دو نوبت
دست بر زمین زند یکنوبت بجهت مسح پیشانی و یکنوبت
بجهت مسح پشت دستها   از مقدمات نماز
بر طرف کردن نجاست است از جامه و بدن و نجاست
ده است اول و دوم بول و غایط است از هر حیوانی که
گوشت آن را نخورند و اگر حیوانی که گوشت آن را نخورند اکثر
اوقات نجاست بخورد و باشد بول و غایط آن نیز

نجس است سیم وچهارم منی وخون است
از هر حیوانی که خون روان داشته باشد خواه گوشت
اورا خورند وخواه نخورند ششم خوک هفتم کافر
هشتم سگ نهم هرچه مست کننده باشد
واز اصل روان باشد مثل شراب وبوزه دهم
شیره انگور که بجوش آید وهنوز دوشاب نشده باشد
مطهرات نیز ده است اول آب دوم آفتاب
که زمین نجس وبوریا وحصیر وهرچه نقل وتحویل نتوان کرد
پاک میکند بشرط آنکه عین نجاست باقی نماند سیم
زمین که کف پا وزیر کفش وغیر آن اگر نجس باشد براه
رفتن پاک میکند چهارم آتش که چیزهای نجس را بسوزد ذغال
وخاکستر آن پاکست پنجم اسلام که کافر ومرتد اگر
بدین اسلام آیند پاک میسازد ششم انقلاب مثل شراب
که سرکه شود یا خوک وکافر که خاک شوند یا نجاست
کرم شود هفتم انتقال مثل خون آدمی که بدن کیک وپشه

رود پاک میشود هشتم نقصان یعنی کم شدن مثل
کم شدن آب انگور که دوشاب شود نهم تبعیت مثل
دیگ وچمچه ودرخت کسی که آب انگور دوشاب سازد
بعد از جوشش همه نجس است چون دوشاب پخته شود
بتبعیت دوشاب همه پاک شود ومسلمانی که از کافر
حربی طفلی را اسیر کند بتبعیت آن مسلمان طفل
آن کافر پاک میشود دهم زوال عین در حیوان مرکب
نجاستی در بدن حیوان باشد چون برطرف شود آن
حیوان پاکست سیم از مقدمات نماز پوشیدن
عورتست خواه کسی باشد که نگاه کند وخواه کسی نباشد
و مرد را پوشیدن عورتین واجبست ودر زنان پوشیدن
کل بدن الا کف دستها وقدمها اما کنیز را پوشیدن سر
وموی واجب نیست ودر رخت نماز کردن پنج امر شرطست
اول آنکه غصبی نباشد دوم حریر محض نباشد وشیخ
ابن بابویه قمی برآنست که نماز در حریر محض جایز است

سیم آنکه طلا نباشد مردانرا چهارم آنکه از حیوانی نباشد
که گوشت آن نخورند مثل سمور و روباه و غیر اینها الا در سنجاب
و خز خالص نماز جایز است پنجم آنکه پاک باشد مگر چیزی
که ستر عورت نشود مثل کلاه و بند زیرجامه و خونی
که کمتر از درهم بغلی بود و اگر در رخت باشد نماز جایز است بشرط
آنکه خون حیض و استحاضه و نفاس نباشد و با خون نجس دیگر
و دل که بند نشود باشد نماز جایز است چهارم از مقدمات
نماز مکانست و در آن دو امر شرطست اول آنکه غصبی
نباشد دوم آنکه نجس نباشد که نمازکننده را آلوده کند اما اگر
نجس باشد که نمازگزار را آلوده نکند نیز جایز است الا موضع
سجده که می باید پاک باشد پنجم از مقدمات نماز شناختن
وقتست و اول وقت نماز صبح طلوع صبح صادق است و آخر وقت
تا طلوع آفتاب و اول وقت نماز ظهر ابتدای زیاده شدن
سایه است بعد از آنکه بنهایت کمی رسیده باشد و آخر
آن وقتیست که بغروب آفتاب مقدار گزاردن نماز

عصر بماند و اول وقت نماز عصر گذشتن مقدار چهار رکعت
ظهرست از اول زوال تا غروب آفتاب و اول وقت
نماز شام برطرف شدن سرخی جانب شرقست
تا آنکه نصف شب مقدار چهار رکعت نماز خفتن بماند
وقت نماز خفتن چون از برطرف شدن سرخی جانب
شرق قدر گزاردن سه رکعت نماز شام بگذرد وقت
اوست تا نصف شب ششم از مقدمات نماز
شناختن قبله است کسی را که میسر باشد و کعبه را
بیقین داند که کدام سمت است روی بآن نماز کند و اگر
نداند بقبور مسلمانان و مساجد معلوم کند و اگر اینها ممکن
نباشد بعلاماتی که فقها مقرر کرده اند که اهل عراق جدی را
وقتی که بنهایت بلندی باشد پس دوش راست
گیرند و مشرق را بدست چپ و مغرب بدست
راست و جمعی که مقابل عراق اند بعکس این و اهل شام
سهیل را وقتی که در نهایت بلندی باشد میان

دو چشم گیرند و اهل این عکس ایشان یعنی پس سر میانه دو شانها
واکثر این علامات را از علم هیئت معلوم کرده اند
و در دانستن قبله اعتماد بآن جایز است و اگر علامات
نباشد و قبله را اندازد بچهار جهت نماز کند و اگر وقت تنگ باشد
والا بیک جهت که گمان او باشد نماز کند فصل
اول از نمازهای واجب نماز یومیه است بدانکه
نمازهای واجب و سنت در شبانه روزی پنجاه
و یک رکعت است هفده رکعت واجب است و دو رکعت
نماز صبح و چهار رکعت پیشین و چهار پسین و سه
شام و چهار خفتن و سی و چهار رکعت نافله است دو
پیش از نماز صبح و هشت پیش از نماز ظهر و هشت پیش از
از نماز عصر و چهار رکعت بعد از نماز شام و دو رکعت
نشسته که یک رکعت حساب است وتیره خوانند
بعد از نماز خفتن و یازده رکعت نماز شب که هشت
رکعت را نماز شب گویند و دو رکعت را نماز شفع و یکی را نماز

وتره چون مجموع افعال نمازهای واجب و سنت بتفصیل
در جامع عباسی مذکور است درین رساله بواجبات اختصار
می‌نماید بدانکه هشت امر است که در نمازها باید آورد
اول نیت است و نیت در نماز آنست که قصد کنند
که این نماز را که میکند از چه نماز است اداست یا قضا
واجبست یا سنت و خالصة از برای رضای خدا میگذارد
و این قصد لازم نیست که بزبان آورند خواهی بزبان
بیاورد خواهی در دل قصد کن بعضی امر نیت را که در نهایت
آسانیست بر خود مشکل میکنند و خود را بوسوسه شیطان
و تبعیت آن ملعون گرفتار میکنند مثلا هر گاه نماز ظهر را
ما خواهیم در وقت بگذاریم قصد کنیم که نماز ظهر
ادا واجب از برای رضای خدا و تکبیر احرام گوییم
و فراغت کنیم چه اشکال دارد دوم تکبیر احرام است
که نیت را مقارن آن باید داشت یعنی چون نیت
کند بلا فاصله بگوید الله اکبر و جایز نیست که بفارسی

بگوید سیم ایستادنست هرگاه قدرت داشته باشد
محل نیت و تکبیر احرام راست بایستد که تکیه بچیزی نکند
و هر دو پای بایستد و پاها را از هم دور نکند که از
متعارف بیرون رود چهارم قرائت می‌باید در دو
رکعت اول الحمد و یک سوره بخواند و در باقی الحمد تنها و در
رکعت سیم و چهارم اگر خواهند سبحان الله والحمد لله ولا اله
الا الله والله اکبر استغفر الله و قرائت می‌باید بعربی کنند
که بفارسی نماز باطلست و الحمد را بر سوره مقدم باید داشت
و اگر عمدا اول سوره بخواند نماز باطل است اگر سهوا اول
سوره خوانده باشد بعد از آن الحمد یکبار دیگر اول الحمد
و بعد از آن سوره را بخواند و واجبست مردان را که دو رکعت
نماز صبح را و دو رکعت اول نماز شام را و دو رکعت اول
نماز خفتن را بلند قرائت کنند و در باقی آهسته و قرائت
که میکنند موافق یکی از قرائت سبعه باشد پنجم رکوع است
در رکوع آنقدر می‌باید خم شود که دستها بزانو رسد و آنقدر توقف

نماید در رکوع که سبحان ربی العظیم وبحمده بگوید یا سه مرتبه
سبحان الله بگوید اگر ضرورتی داشته باشد یکبار
سبحان الله اکتفا کند و بعد از سر بر داشتن راست
بایستد اندک توقفی بکند و بعد از آن بسجود رود ششم
سجود است می‌باید در سجده هفت موضع که پیشانیست
با دو کف دست و دو زانو و دو سر انگشت بزرگ پایها
خوب بر زمین نهاده شود و پیشانی را در سجده بخاک گذارد یا
بچیزی که از خاک روییده باشد که خوردنی و پوشیدنی
نباشد و جای پایها که می‌ایستد می‌باید که برابر باشد در
بلندی و پستی تفاوت نداشته باشد و اگر تفاوت
باشد زیاده بر چهار انگشت که بهم چسپیده باشد نباشد
و تا سبحان ربی الاعلی وبحمده را تمام نگوید سر از سجده بر ندارد
و میان دو سجده و بعد از سجده دوم بنشیند و اندک توقف
نماید هفتم تشهد است و گفتن تشهد در هر نماز بعد از سر دو رکعت
واجبست باید که بعد از دو سجده رکعت دوم و چهارم

تشهد بنشیند و بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد
و تا تشهد را تمام نکند برنخیزد هشتم سلام است چون نماز
کند سلام دهد السلام علیکم و رحمة الله و برکاته فصل
دوم از نمازهای واجب نماز جمعه است بدانکه مجتهدین
در باب وجوب نماز جمعه در زمانی که امام غایب است خلاف کرده‌اند
اما اصح آنست که هرگاه شخص عادل باشد مخیر است که نماز
جمعه کند یا نماز ظهر اما ثواب نماز جمعه بیشتر است و اگر کسی نماز جمعه
بجهت احتیاط نماز ظهر را نیز بگذارد جایز است و سنت
نماز جمعه دو رکعت مثل نماز صبح و وقت آن از اول زوال
تا آنکه سایه هر چیز به اندازه آن چیز شود و درین نماز جماعت شرط است
و از پنج کس کمتر نماز جمعه نمی‌توان کرد و پیش از نماز دو خطبه
که مشتمل باشد بحمد و ثنای الهی و صلوات بر حضرت رسالت پناه
و آل آنحضرت و پند و موعظه بندگان حق تعالی و بخواند تا نمازی
بخواند و خواندن این دو خطبه واجب است و اگر در شهری دو جا نماز

جمعه کنند اگر یک فرسخ فاصله میان ایشان هست هر دو
صحیح است و اگر یک فرسخ فاصله نباشد و هر یک با هم شروع بنماز
کرده باشند نماز هر دو باطل است و اگر یکی پیش از دیگری
شروع نموده باشد نماز آنکس که پیشتر شروع نموده صحیح است
و دیگری باطل است بدانکه غسل روز جمعه ثواب بسیار دارد و بعضی
گفته‌اند واجب است فصل سیم در بیان نماز عید رمضان
و عید قربان این نماز را تا امام نباشد واجب نمی‌شود و در
زمان غیبت آنحضرت سنت است نماز عیدین دو رکعت
در رکعت اول الحمد و سوره سبح اسم بخواند و تکبیر گفته قنوت بخواند
و باز تکبیر بگوید و قنوت بخواند تا پنج مرتبه قنوت خوانده شود
و بعد از آن رکوع و سجود کرده رکعت دوم را بگذارد و بعد از
الحمد سوره والشمس بخواند و تکبیر گفته دست بقنوت بردارد
و قنوت خواند و باز تکبیر بگوید تا چهار مرتبه قنوت خوانده شود
پس سلام دهد و دو خطبه بعد از این دو رکعت بطریق نماز جمعه
بخواند و وقت این نماز از طلوع آفتاب است تا پیشین بگذارد

این نماز در صحرا سنت است و قنوت اینست اللهم اهل الکبریاء
والعظمة و اهل الجود والجبروت و اهل العفو والرحمة و اهل
التقوی والمغفرة اسئلک بحق هذا الیوم الذی جعلته
للمسلمین عیدا و لمحمد صلی الله علیه و آله ذخرا و مزیدا ان تصلی
علی محمد و آل محمد و ان تدخلنی فی کل خیر ادخلت فیه محمدا و آل
محمد و ان تخرجنی من کل سوء اخرجت منه محمدا و آل محمد
صلواتک علیه و علیهم اللهم انی اسئلک خیر ما سئلک
به عبادک الصالحون **فصل چهارم** در نماز گرفتن ماه
و آفتاب و زلزله و هر امر آسمانی که موجب خوف باشد
مثل سیاه شدن و سرخ شدن و زرد شدن هوا و
این نماز دو رکعت است هر رکعت پنج رکوع باین نوع
که نیت کند نماز آیات میکنم واجب قربة الی الله و تکبیر
احرام گوید و الحمد و سوره بخواند و در رکوع رود و چون سر از
رکوع بردارد باز الحمد و سوره بخواند باز برکوع رود تا پنج رکوع
بجای آورد بعد از رکوع پنجم بسجده رود بعد از سجده برخیزد و رکعت

دوم را

دوم را بهمان دستور بجای آورد و این نماز را باین وجه بجای
آوردن افضل است و الا میتواند بعد از الحمد بعضی از سوره را بخواند
و هر نوبت که از رکوع سر برکند یک آیه بخواند و باز برکوع رود تا رکوع
پنجم سوره را تمام کند و رکعت آخر نیز همچنین اما بعد از هر رکوع
که سوره تمام کند بعد از رکوع دیگر می باید که الحمد بخواند و شروع
در سوره کند و اول وقت نماز گرفتن آفتاب و ماه ابتدای
گرفتن است و آخر وقت آن شروع در وا شدن و اگر عمدا
ترک این نماز کرده باشد اگر تمام ماه و آفتاب گرفته باشد
قضا باید کرد و اگر بعضی از آنها گرفته باشد قضا ندارد و بعضی
از مجتهدین را سخن آنست که قضا واجبست خواه تمام گرفته باشد
و خواه بعض و بعضی مجتهدین نماز زلزله را گفته اند در مدت عمر
که کنند اداست و در بادهای زرد و سیاه و سرخ
مثل آنها گفته اند اگر آنقدر بماند که نماز توان کرد واجبست
و الا ساقط است و بعضی گفته اند که اگر گنجایش طهارت و یک رکعت
نماز دارد واجبست و الا ساقط **فصل پنجم** در نماز

طواف هرگاه که حج واجب کند بعد از طواف عمره وحج و
طواف نسا دو رکعت نماز واجبست پیش مقام ابراهیم
فصل ششم در نماز میت این واجب کفایی است یعنی هرگاه
که یک کس بجای آورد از همه کس ساقط میشود و نماز میت گاهی
واجب میشود که میت مسلمان باشد یا در حکم مسلمان
باشد مثل اطفال مسلمانان و میت می باید شش ساله
داشته باشد که اگر شش ساله نباشد نماز سنت است
و می باید که محل نماز سر میت بجانب راست نمازکننده باشد
که اگر خلاف این باشد نماز را اعاده باید کرد و میت را
محل نماز بر پشت باید خوابانید که اگر بجانب دیگر بخوابانند
اعاده نماز واجبست و می باید نماز گذار از میت بسیار دور
نباشد و بعد از غسل دادن و کفن کردن نماز کنند و ادا
نماز آنست که نیت کنند که نماز بر میت میگذارم
واجب تقرب بخدا و تکبیر گفته بگوید اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله

بکبیر

پس تکبیر دیگر گفته بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و بارک علی محمد
و ارحم محمدا و آل محمد افضل ما صلیت و بارکت و ترحمت
علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید پس تکبیر
دیگر گفته بگوید اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات والمسلمین
والمسلمات الاحیاء منهم والاموات انک مجیب الدعوات
و رافع الدرجات انک علی کل شیء قدیر بعد از تکبیر چهارم
بگوید اللهم ان هذا عبدک و ابن عبدک و ابن امتک
نزل بک و انت خیر منزول به اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا
و انت اعلم به منا اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه
و ان کان مسیئا فتجاوز عنه و احشره مع من کان یتولاه
من الائمة الطاهرین و اگر میت زن باشد بعد از
تکبیر چهارم چنین بخواند اللهم ان هذه امتک و ابنة
امتک نزلت بک و انت خیر منزول بها اللهم
انا لا نعلم منها الا خیرا و انت اعلم بها منا اللهم ان کانت
محسنة فزد فی احسانها و ان کانت مسیئة فتجاوز عنها

واحشرنا مع من كانت تتولاه من الائمة الطاهرين واگر
میت طفل باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم اجعله لنا و
لابویه فرطا بعد از آن تکبیر پنجم که آخر نماز میت است بگوید
و درین نماز طهارت شرط نیست اما سنت است .

فصل هشتم در بیان نمازهائی که بنذر یا عهد یا سوگند
واجب شود و نماز نذر آنست که بعربی یا فارسی بگوید
از برای خداست بر من که اگر فلان کار من برآید دو رکعت نماز
کنم و عهد آنست که بگوید عهد کردم با خدا که اگر فلان کار خیر را بکنم
و می باید که آنچه نذر کند یا عهد کند یا سوگند خورد کار خیر باشد
پس اگر نذر کند یا عهد کند یا قسم خورد که قمار بازی کند یا نماز
نکند یا کسی را بناحق آزار کند درست نخواهد بود و صیغه نذر یا
عهد یا سوگند را اگر بعربی بگویند بهتر است مثلا اگر نذر کند
یا عهد کند یا سوگند خورد که بیمار من شفا یابد دو رکعت نماز کنم
هرگاه بیمار شفا یابد دو رکعت نماز واجبست که بگذارد و وقت
نماز نذر یا عهد یا قسم را اختیار کند که دو رکعت نماز نذر یا عهد

یا یمین

یا یمین بکند ادا واجب است تقرب بخدا و هرکس نذر یا عهد یا سوگند
خورده وفا بآن نکند کفاره دادنش باید داد مقصد دوم
در زکوة و خمس و در آن چهار فصل است فصل اول
در بیان زکوة بدانکه در باب دادن زکوة مبالغه بسیار شده
از آنجمله از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست
که فرمود زکوة مال خود بدهید تا نماز شما قبول شود و هم از آن
حضرت منقولست که فرمود منع کننده زکوة در آتش
خواهد بود بدانکه زکوة بر دو قسم است زکوة مال و زکوة بدن
که زکوة فطره خوانند قسم اول آنکه زکوة مال است باجماع
است بر نه چیز واجبست گندم و جو و خرما و مویز و
طلا و نقره و شتر و گاو و گوسفند و هر یک ازین نه چیز را
نصابی هست که تا بآن نصاب نرسد زکوة واجب نیست
اما غلات اربع که گندم و جو و خرما و مویز است نصاب هر
یک سیصد صاع است و هر صاعی ششصد و بیست و پنج
مثقال متعارفست چون یکی از غلات مذکوره بعد از اخراج

مؤنت زراعت وحصهٔ برزگر وحصهٔ سلطان به سیصد صاع
برسد واز آب باران یا آب روان آب خورده باشد
ده یک باید داد واگر به دولاب یا مشک یا مثل اینها آب
داده باشند نصف ده یک باید داد واگر گاهی ازین
وگاهی ازان آب خورده باشد از هرکدام که بیشتر آب خورده
باشد بآن عمل باید واگر از هر دو برابر آب خورده باشد
نصف را ده یک ونصف را نصف ده یک باید داد
وآنچه از سیصد صاع زیاده باشد ازین قرار باید داد وچون
انگور وخرما زرد وسرخ شوند وگندم وجو دانه محکم کنند زکوة واجب شود
اما اخراج بعد از انست که انگور مویز شود وگندم وجو پاک
ولازم نیست که محصول هر یک از املاک بنصاب رسد هرگاه
شخصی املاک متفرقه داشته باشد که کل محصول آنها بنصاب
رسد زکوة باید داد وهر یک ازین غلات را که زکوة داده
باشند اگر ده سال نگاه دارند دیگر زکوة لازم نیست اما طلا
ونقره را دو نصابست نصاب اول طلا بیست مثقال شرعی

وهر مثقال شرعی پنج مثقال عرفیست پس هر مثقال شرعی
چهار دانگ ویک نخود وهفت یک نخود باشد وچون
طلا به بیست مثقال شرعی برسد نیم مثقال شرعی باید داد
نصاب دوم طلا زیاده شدن چهار مثقال است ده یک
مثقال باید داد وهرچند زیاده شود ازین قرار باید داد
ونصاب اول نقره دویست درمست پنج درهم باید داد
ونصاب دوم نقره چهل درمست یک درهم باید داد وآنچه
زیاده شود ازین قرار باید داد ومعتبر طلا ونقره سکه دار
باشند که بآن خرید وفروخت می کنند که اگر نه طلا
ونقره بی سکه باشد زکوة واجب نیست هرچند بسیار
باشد ومعتبر آنست که یازده ماه گذشته باشد وبماه دوازدهم
داخل شده باشد واگر یازده ماه نشده باشد ودیگر وزن
باقی باشد که سکه آنرا تغییر دهند یا اسباب وزیور سازند
زکوة واجب نیست اما زکوة شتر وگاو وگوسفند به
شرط واجب میشود اول آنکه در کل سال در صحرا چریده باشند

و خود علف میخورده باشند که اگر بعضی از سال آن را علف
با کاه داده باشند زکوة واجب نیست شرط دوم
گذشتن حولست یعنی یازده ماه گذشته باشد و ماه دوازدهم
داخل شده باشد شرط سیم رسیدن بنصاب است
و هر یک ازینها را چند نصابست اما شتر را دوازده نصابست
اول پنج دوم ده سیم پانزده چهارم بیست پنجم بیست و پنج
و درین پنج نصاب از هر پنج شتر یک گوسفند باید داد
ششم بیست و شش است ازان یک شتر ماده که یکسال
تمام کرده و در سال دوم درآمده باشد باید داد هفتم
سی و شش است ازان یک شتر ماده که دو سال تمام
کرده باشد و در سال سیم درآمده باشد هشتم
چهل و شش است ازان یک شتر ماده سه ساله که در سال چهارم
درآمده باشد باید داد نهم شصت و یکست یک شتر
ماده که چهار سال تمام کرده و در سال پنجم داخل شده باشد باید داد
دهم هفتاد و شش است ازان دو شتر ماده که در سال

سال سیم درآمده باشد باید داد یازدهم نود و یکست
دو شتر ماده که در سال چهارم درآمده باشد باید داد دوازدهم
صد و بیست و یک است از هر چهل نفر یک نفر شتر ماده
که در سال سیم داخل شده باشد باید داد و از هر پنجاه یک نفر
شتر ماده که در سال چهارم درآمده باشد باید داد اما گاو را
دو نصابست اول تا بسی نرسد زکوة ندارد و چون بسی رسد
یک نفر گوساله است که در سال دوم داخل شده باشد
خواه نر و خواه ماده باید داد دوم چهل است یک نفر گوساله
که در سال سیم درآمده باشد باید داد و زیاده نیست و
اما نصاب گوسفند پنج است اول چهل است ازان
یک گوسفند باید داد دوم صد و بیست و یک است دو
گوسفند باید داد سیم دویست و یک است سه
گوسفند باید داد چهارم سیصد و یک است چهار گوسفند
باید داد پنجم چهار صد است چون باین نصاب رسد
از هر صد گوسفند یک گوسفند باید داد و هر چند زیاده شود

تا بحد نرسد چیزی واجب نیست و در کل آنچه مذکور شد
میانه دو نصاب چیزی لازم نیست مراد آنچه اسم شتر
بران اطلاق کنند از لوک و ماده و نر و غیر اینها را زکوة
لازم است و گاو میش در گاو داخل اند و گوسفند و بز یک جنس اند
و لازم نیست حیوانات کسی در یک شهر بنصاب رسد که زکوة
بدهد بلکه آنچه در هر جا دارد همه را حساب نموده زکوة بدهد
اگر در چند جا باشد یا زیاده و جمیع را حساب را نموده شرعی
بکند که حق فقرا ضایع نشود   در بیان زکوة
بدن که زکوة فطر گویند مراد آنکه چون ماه شوال نو شود بر
هر بالغ و عاقل که بقوت یکساله خود و عیال خود قادر باشد
خواه روزه گرفته باشد و خواه نگرفته باشد که برای خود و عیال
خود و مهمان و کنیز و غلام خود را از هر سری یک صاع زکوة
بدهد از خوردنی که اکثر اوقات خورش ایشان است و مقدار
صاع مذکور شد و اگر شب عید رمضان مهمانی باین کس برسد
قبل از شام خواه طعام اینکس بخورد و خواه نخورد که فطره او را

باید داد و مستحق زکوة فطره مستحقان زکوة مال اند و همچنین غلام
و کنیز اینکس که حاضر باشند و غایب باشند اگرچه کافر
باشند فطره ایشان را باید داد و زکوة فطره را از اول
شب عید تا پیش از نماز عید بنیت ادا اخراج کند و بعد از
پیش از نماز عید تا هر گاه که بیرون میکند بنیت قضا و
بعضی از مجتهدین رانند که تا آخر روز عید بنیت ادا میتوان
داد و قیمت نیز جایز است   **فصل سیم**   در بیان
مستحقان زکوة و ایشان هشت فرقه اند **اول و دوم**
فقرا و مساکین اند یعنی کسانی که قوت یکساله خود و عیال
خود ندارند و کسبی و صنعتی ندارند   **سیم**   جماعتی اند که حاکم
شرع ایشان را تعیین نموده باشد که اخذ زکوة از مردم
کنند و محاسبه و قسمت و ضبط آن با ایشان باشد
هر چند مالدار باشند آنچه حاکم شرع بجهت ایشان تعیین کند
میتوانند گرفت   **چهارم**   جماعت کافر که در جنگ مدد اهل
اسلام کنند   **پنجم**   بنده که از آقای خود مشقت داشته

باشد از زکوة او را میتوان خرید و آزاد کرد و همچنین بنده
که شرط کرده باشد که مبلغی با آقای خود بدهد و آزاد شود و هرگاه
عاجز شود از کل یا از بعض آن مبلغ میتوان از زکوة آن مبلغ را
با تمام ادا دادن که او آزاد شود ششم جماعتی که قرض بسیار
داشته باشند و از ادای آن عاجز باشند بشرط آنکه
وجه آن را در معصیت صرف نکرده باشند هفتم سبیل الله
مثل پل ساختن و عمارت مسجد و مدرسه بجهت طالب علمان
ساختن که بعلمی مشغول باشند که در آخرت نفع دهد هشتم
ابن السبیل یعنی شخصی که در شهر خود مالدار و غنی است اما غریب
افتاده و پریشان شده باشد زکوة باو میتوان داد
بشرط آنکه سفر او معصیت نباشد و کسی نیابد که قرض باو
بدهد که از مالی که در شهر خود دارد وی بدهد فصل سیم در بیان
زکوة سنتی بدانکه زکوة در هشت چیز سنت است
اول اسبهای ماده است از هر اسبی در سالی دو مثقال
شرعی طلا زکوة دادن سنت است اگر نر و ماده آن هر دو

اصیل

اصیل باشند و اگر یکی از نر و ماده اصیل نباشد یا بچه که ام اصیل نباشد
یک مثقال طلا باید داد بشرط آنکه تمام یکسال در صحرا بچرد و علف
آن از مال صاحب نباشد دوم مالیست که صاحب آن
بجهت ندادن زکوة کاری کرده باشد که زکوة لازم نباشد
مثل آنکه زر سکه دار را آتش کند یا بکسی قرض دهد سیم حاصل
مستغلات است مثل دکان و حمام و کاروانسرا و امثال آن
سنت است که ده یک و نیم حاصل آنها زکوة بدهند هر چند
حول نگذشته باشد و بنصاب نرسیده باشد چهارم آنچه از
زمین بروید و کیل و وزن در آید مثل برنج و نخود و عدس و ماش
و مانند آنها سنت است که بدستور گندم و جو زکوة بدهند
پنجم هر مالی که چند سال از دست مالک نباشد و بعد از
چند سال بدست آمده باشد سنت است که زکوة یکساله
آن را بدهد ششم مالی که صاحب ملک داشته باشد که
بنصاب رسیده باشد سنت است که زکوة یکساله
آن را بدهد هفتم تجارت هرگاه شخصی متاعی بخرد با

اجاره کنند که فایده آن حاصل کند هرگاه در راس المال نصاب
طلا یا نقره برسد و در مدت یکسال نقصان بآن نرسد
سنت است که زکوة بدهد **هشتم** مال طفل است هرگاه
ولی طفل تجارت کند و شرط زکوة بهم رسد سنت است
که ولی زکوة آنرا بدهد **فصل چهارم** در بیان خمس
و مستحقان آن بدانکه خمس در هفت چیز واجب است **اول**
غنیمتی که از کافران حربی بدست آید **دوم** هر کانی که بهم رسد
مثل فیروزه و مس و مانند اینها و کانی خمس واجب است که
بعد از وضع اخراجات که واقع شود قیمت آن بیست
مثقال شرعی طلا برسد و بعضی از مجتهدین را مذهب است
که اگر کمتر از بیست مثقال طلا نیز باشد خمس دادن از آن
واجب است **سیم** هر چه از دریا بغواصی بیرون آورند
مثل مروارید و مرجان و غیر اینها که قیمت آن بیست مثقال
طلا شود **چهارم** مال مخلوط بحرام هرگاه بمال حلال حرام مخلوط
شود و قدر حرام و صاحب معلوم نباشد اما اگر قدر معلوم

باشد که حرام زیاده از پنج یک نیست که اگر زیاده باشد
زیادتی را بفقرا و مساکین تصدق باید کرد **پنجم** اراضی
کافر ذمی از مسلمان بخرد واجب است که خمس آن زمین یا
خمس قیمت آنرا هر سال بدهد **ششم** زری که از زمین یافت
شود پس اگر در بلاد کافر حربی یافت شده باشد دادن
خمس واجب است خواه اثر اسلام در آن باشد خواه نباشد و باقی
از آن شخص است که یافته است و همچنین اگر در بلاد اسلام
یافت شود و اثر اسلام در آن نباشد خمس باید داد و باقی
از یابنده است **هفتم** فایده که از تجارت و زراعت
یا صنعت و مانند آن بهم رسد و زیاده از اخراجات یکساله
آنکس باشد خمس آن زیاده را باید داد مثلا کسی از فایده
تجارت بیست تومان بهم رساند و خرج یکساله او هشت تومانست
خمس دوازده تومان زیاده را که دو تومان و چهار هزار دینار است
باید داد و اگر در آن سال خرجی بیاید و واقع شود آن نیز حساب
و آنرا نیز بیرون میکنند و از باقی خمس میدهند بدانکه نصف خمس

بحضرت صاحب الزمان علیه السلام تعلق دارد و نصف دیگر
بسادات که از جانب پدر بهاشم و بحضرت رسول صلی الله
علیه و آله و سلم برسند اگر از اولاد حضرت فاطمه زهرا نباشند
بشرط آنکه شیعه اثنی عشری باشند و نصفی که تعلق بسادات
دارد صاحب مال خود میتواند میانه ایشان قسمت نماید و آن
نصف که تعلق بحضرت صاحب الامر دارد در زمان غیبت
آنحضرت واجبست که بمجتهد دهند تا مجتهد میانه اصناف قسمت
نماید **مقصد سیم** در بیان روزه و اعتکاف بدانکه
روزه نگاه داشتن است خود را از صبح صادق تا شام
از خوردن و آشامیدن و انزال منی بهر نحو که باشد و دخول
بقبل یا دبر و عمدا بجنابت بودن تا صبح شود و عمدا قی کردن
و سر باب فرو بردن و دروغ بر خدا و رسول و ائمه معصومین
صلوات الله علیهم بستن و غبار غلیظ بحلق رسانیدن
بدانکه روزه چهار قسمست واجب و سنت و مکروه و حرام
اما **قسم اول** که روزه واجب هشت است **اول** روزه

ماه رمضان

ماه رمضان و دخول رمضان به خبر ثابت میشود یا بدیدن
ماه یا گذشتن شعبان سی روز تمام یا بگواهی دادن دو عدل
که ماه را دیده باشند و اگر غیر عادل جمعی گواهی دهند که ظن
غالب شود که دیده اند ثابت میشود و حساب بتقویم منجم
بودن ماه را اعتبار ندارد و دیدن ماه شوال بغیر عادل ثابت نمیشود
مگر رمضان سی روز گذشته باشد چون هلال رمضان را ببیند
این دعا بخواند و بعضی از مجتهدین خواندن این دعا را وقت دیدن
هلال واجب میدانند چون این دعا بخواند رو به قبله کند
[illegible] **الحمد لله الذی خلقنی و خلقک و قدر منازلک**
و جعلک مواقیت للناس اللهم اهله علینا اهلالا مبارکا
اللهم ادخله علینا بالسلامة والاسلام والیقین و
الایمان والبر والتقوی والتوفیق لما تحب و ترضی بدانکه
نیت روزه ماه رمضان هر شب لازمست پیش از صبح
و اگر فراموش کند تا پیشین و در سستی تا شام میتوان نیت کرد
و نیت چنین کند که روزه میگیرم فردا را از ماه رمضان ادا واجب

قربة الی دوم از روزه واجب روزه ایست که بنذر یا عهد
یا قسم که در بحث نماز گذشت واجب میشود سیم
از روزه واجب روزه کفاره است مثل آنکه شخصی بالغ
و عاقل بعمد روزه از رمضان بخورد واجبست که دو ماه
پی درپی روزه بگیرد یا یک بنده آزاد کند یا شصت مسکین را
هر کدام یک مد طعام بدهد و اگر روزه ماه رمضان را بحرام فاسد
سازد مثل خمر خورد یا چیزی غصبی بخورد یا زنا کند یا با زن حائض
جماع کند این هر سه کفاره که مذکور شد لازم میشود چهارم
از روزه واجب روزه ایست که از پدر آنکس قضا
شده باشد و پسری بزرگتر از و نباشد واجبست بر آن
پسر بزرگ که قضای روزه پدر را بگیرد و اگر دو پسر باشند
یکی پسین بزرگتر اما بالغ نشده باشد و دیگری کوچکتر اما
بالغ شده باشد میانه مجتهدین خلافست که قضا بر کدام
یکیست اما صحیح آنست که بر بزرگتر پسر است و اگر هر دو
هر دو برابر باشند هر دو را بالمناصفه باید گرفت پنجم

از روزهای واجب روزه ایست که باجاره واجب شود
هرگاه شخصی خود را باجاره دهد که قضای روزه میتی بگیرد واجبست
که بموجب اجاره روزه را بگیرد ششم روزه اعتکاف است
که بعد از روزه مذکور میشود فصل روزه سنت است
و انواع آن بسیارست بعضی باختصار میکنیم اول کل ماه رجب
و ماه شعبان دوم روز عرفه که نهم ذی حجه است سیم
روز مولود حضرت رسول صلی الله علیه و آله که هفدهم
ربیع الاول است چهارم روز عید غدیر که هجدهم ذی الحجه است
پنجم روز عاشورا که دهم محرمست اما تا عصر بعد از عصر
بآب یا بخاک کربلا بنیت شفا [illegible] و
ششم روز مباهله که بیست و چهارم ذی حجه است در این
روز حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه انگشتر خود را
در رکوع تصدق کرد که آیه انما ولیکم الله در شان
آنحضرت نازل شد قسم سیم روزه مکروه است
و آن چهار است اول روزه سنتی در سفر دوم روزه کسی

که مومنی او را تکلیف کند و نخورد سیم روزه عرفه هرگاه که در
عرفات باشد و باعث ضعف شود یا شک در اول
ماه شده باشد چهارم روزه مهمان بی رخصت صاحب خانه
بی نیت سنت و بعضی گفته اند روزه صاحب خانه بی
بی اذن مهمان مکروه است قسم چهارم روزه حرام است
و آن نه است اول روز عید رمضان و عید قربان
دوم روزی که مشخص نباشد که اول رمضانست یا آخر شعبان
آن روز را اگر به نیت رمضان گیرد حرامست اما به نیت
غیر رمضان حرام نیست سیم روزه صمت و آن
آنست که از اول روز تا شب حرف نزند چهارم
روزه وصال و آن دو قسم است یکی آنکه وقت نیت
قصد کند که شام افطار نکند تا سحر و دیگری آنکه دو روز یا زیاده روزه
بی آنکه شب بگشاید پنجم روزه سنتی زن بی اذن شوهر
ششم روزه سنتی غلام و کنیز بی رخصت آقا هفتم
روزه بیمار هرگاه که یقین داند که ضرر رسد هشتم روزه

سافر

مسافر در رمضان هرگاه سفر مباح باشد نهم ایام تشریق
هرگاه در منی باشد و آن یازدهم و دوازدهم و سیزدهم
ذی حجه است فصل اول در تعریف بدانکه اعتکاف وقوف
روزه دار است سه روز یا زیاده در مسجد جامع برای رضای
خدا و در آن ثواب بسیارست حضرت صادق در دهه آخر رمضان
معتکف شوند و حضرت رسالت همیشه در دهه آخر رمضان
اعتکاف میفرمودند و اعتکاف بی روزه جایز نیست
و از سه روز کمتر نمی باشد و در غیر مسجد جامع صحیح نیست
و هرگاه شخصی به نیت اعتکاف دو روز ماند روز سیم واجب
میشود و همچنین بعد از سه روز هرگاه دو روز دیگر ماند روز سیم واجب
میشود مثل ششم و نهم برین قیاس و اعتکاف کننده را
جایز نیست که از مسجد بیرون رود مگر برای حاجتی یا پرسش
مومنی که بیمار باشد یا مشایعت کردن جنازه یا مانند
آن و چون از مسجد بیرون آید حرامست نشستن و در سایه راه
رفتن مگر به ضرورت مثل آنکه راه غیر مسقف باشد و در زیر پوشش

را د بامدرف یا ضعف غالب کند بنشیند و نماز گذارد و
در غیر مسجدی که در آن اعتکاف کرده جایز نیست مگر آنکه بجهت
ضرورتی بیرون آمده باشد و وقت تنگ باشد و حرام
در اعتکاف واجب جماع کردن و بوی خوش شنیدن و
زنان را بوسیدن یا دست بدن ایشان رسانیدن
و اگر اعتکاف را بجماع فاسد کند کفاره لازم است
و اگر در روز رمضان باشد دو کفاره بدهد و یکی بجهت رمضان
و یکی برای اعتکاف و اگر با زن معتکفه خود بزور جماع کند
در رمضان باشد چهار کفاره بدهد دو بجهت خود
و دو بجهت زن خود **مقصد چهارم** در بیان حج بدانکه
حج کردن از اعظم ارکان دین است و چون واجب شود
تاخیر کردن آن گناه عظیم است حج سه نوع است حج تمتع و آن
کسی را واجب میشود که شانزده فرسخ شرعی از مکه دور باشد
و حج قران و حج افراد کسی را واجب میشود که از اهل مکه معظمه باشد
یا دوری او از مکه شانزده فرسخ نباشد اما در حج تمتع هجده امر

بجا می باید آورد تبرکی که داعی درین ابیات ذکر کرده

هجده امر که در حج تمتع فرض است ٭ پنج اول ز بهر آن عمره و سعی شمار
بستن احرام طواف نماز سعی ٭ هست تقصیر و احرام حج
بس وقوف عرفات مشعر بودن ٭ رمی قربانی و تقصیر و منی
طوف حج دگر باره نماز سعی با ٭ طوف نسوان نماز
بیتوته بودن شبها و سه روز تشریق ٭ زدن شش ثلثه بود آن آخر کار

و آداب این هجده امر که در عمره تمتع و حج تمتع واجب است بترتیب
ذکر میکنیم **اول** احرام عمره بستن است که اول
افعال حج تمتع است و احرام را از میقات باید بست
و میقات مکانیست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
قرار داده که حاجیان از آنجا احرام بندند و آن پنج موضع است
اول ذوالحلیفه است و آن میقات جمعیت که از مدینه
مقدسه آیند **دوم** جحفه است و آن میقات جمعیت
که از راه شام می آیند **سیم** یلملم است و آن میقات جمعیت
که از یمن می آیند **چهارم** قرن المنازل است و آن میقات

جماعتی که از راه طایف می‌آیند پنجم عقیق و آن میقات
جماعتی که از راه عراق عرب می‌آیند و در احرام سه چیز واجب است
اول نیت است بدین طریق که احرام عمره تمتع می‌بندم
برای آنکه واجب است قربةً الی الله دوم مقارن ساختن
نیت است با تلبیات اربع یعنی بعد از نیت بی‌فاصله بگوید
لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک
سیم پوشیدن دو جامه احرام است مرد آن را از چیزی که
نماز در آن جایز باشد یکی را لنگ کند و یکی را بر دوش
اندازد و شرط آنکه دوخته و شبیه به دوخته نباشد مثل کپنک
و زره و زنان را جایز است پوشیدن دوخته و حریر و
حیض مانع احرام نیست و زن حائض نیز غسل احرام است
اما نماز نمی‌تواند کرد و هر آنکه نیت و چهار امر بر محرم حرام است
اول شکار کردن یا شکار نمودن یا گفتن که فلانجا شکار است
اما شکار جانوران آبی و غیر آبی جایز است و خوردن گوشت
شکاری بر محرم حرام است اگرچه دیگری شکار کرده باشد

دوم

دوم جماع کردن است و مقدمات آن مثل بوسیدن
و دست بازی کردن با زنان و محرم عقد نکاح نمی‌تواند کرد
نه از برای خود و نه از برای دیگری و اگر عقد کند باطل است
سیم گواه شدن بر عقد نکاح و گواهی دادن بدان چهارم
بو کردن مشک و عنبر و عود و صندل و مثل آن شنیدن
بوی خوش که بر خانه کعبه می‌مالند جایز است و همچنین بوهای
خوش که میان صفا و مروه می‌باشد پنجم پیش گرفتن از
بوی بد ششم روغن بر بدن مالیدن هفتم پوشیدن
مردان رختی را که دوخته باشد یا شبیه به دوخته هشتم
پوشیدن چیزی که پشت پا را بپوشد نهم انگشتر
در دست کردن به جهت زینت نه به جهت سنت دهم
پوشیدن مرد سر و گوش را اگرچه به ارتماس باشد
یازدهم در سایه چیزی راه رفتن که بالای سر ایشان باشد
اما در سایه کجاوه و دیوار و زیر خیمه جایز است دوازدهم
مو از سر یا بدن برطرف کردن سیزدهم ناخن چیدن

اگرچه از انگشت زیادتی باشد چهاردهم پشت گشتن از زن
و جامه از افکندن پانزدهم سرمه سیاه در چشم کشیدن
شانزدهم در آئینه نگاه کردن هفدهم خاریدن بجهت
زینت هجدهم دندان کندن نوزدهم سلاح پوشیدن
بیستم خون از بدن کردن اگرچه بمسواک باشد بیست یکم
جدال کردن یعنی لا والله و بلی والله گفتن مگر بجهت اثبات
حق و نفی باطل بیست دوم پوشیدن زن طلاآلات یا نقره
آلات که عادت آن نباشد که آنرا بپوشد بیست سیم
اظهار کردن زیور خود بشوهر یا جمعی که محرم او باشند بیست چهارم
روی خود را پوشیدن بچیزی که بر روی او برسد زن را
دوم از افعال عمره تمتع طواف است بدانکه چهار واجبست
قبل از طواف طهارت و پاک بودن جامه و بدن و پوشیدن
عورتین و ختنه کردن پس اگر ختنه نکرده باشد طواف او
باطلست و در طواف یازده چیز واجبست اول نیت
باین طریق که طواف عمره تمتع میکنم برای آنکه واجبست قربة الی الله

دوم مقارن داشتن نیت است بطواف بوجهی که اول
جزو جانب چپ او در ابتدا طواف محاذی جزو اول حجر الاسود
باشد و این بدو وجه میشود یکی آنکه در مقابل حجر الاسود بایستد
و مقارن نیت خود را بگرداند تا در ابتدای طواف کل بدن
او محاذات کل حجر الاسود بکند دوم آنکه در مقابل حجر
اسود بایستد بلکه آنرا بجانب چپ خود بگیرد و بعضی از
اجزای بدن خود را پیش اندازد و محاذی اول حجر نماید و شروع
در طواف کند تا کل بدن او بر محاذات کل حجر بگذرد و وجه
اول افضل است سیم استدامت حکمیت یعنی در
اثنای طواف امری نکند که منافی طواف باشد چهارم
دوری طواف کنند از خانه کعبه کمتر از مقام ابراهیم باشد
پنجم گشتن بدور خانه کعبه کمتر و زیاده تر از هفت نوبت
نباشد ششم آنکه چهار شوط اول زپی هم باشد یعنی
فاصله نشود که اگر فاصله شود طواف را از سر باید گرفت
اما در سه شوط آخر فاصله جائز است مثل آنکه وقت نماز تنگ

شود یا قضای حاجت برادر مؤمن هشتم آنکه خانه کعبه در چپ
باشد نهم آنکه حجر را که دیواریست کوتاه در طرف
ناودان داخل طواف کند دهم چیزی از بدن خود داخل
شادروان خانه کعبه نکند پس اگر طواف کنان دست بدیوار
خانه کعبه گذارد آن طواف باطل است یازدهم آنکه در
طواف بطریق متعارف راه رود و پس اگر بیک پای یا
بچهار دست و پای راه رود یا خیزکنان طواف کند صحیح
نخواهد بود دوازدهم آنکه آخر شوط آخر جایی باشد که ابتدای
طواف از آنجا شده سیم از افعال عمره تمتع نماز
طواف چون هفت شوط طواف بجای آورد در پس
مقام ابراهیم یا پهلوی آن دو رکعت نماز گذارد و نیت
چنین کند که دو رکعت نماز طواف عمره تمتع میگذارم برای
آنکه واجبست تقرب بخدا و سنت است که در رکعت اول
بعد از الحمد قل هو الله و در ثانی قل یا ایها الکافرون بخواند
و قرائت را مخیرست بلند بخواند یا آهسته چهارم از افعال

عمره تمتع سعی میان صفا و مروه است و سعی میان صفا و مروه هفت
مرتبه باید کرد نه زیاده و نه کم و ابتدا از صفا کند و نیت کند که
و محل نیت پاشنه پا را بر بنیاد اول صفا بچسباند و میکنم سعی
میان صفا و مروه میکنم در عمره تمتع برای آنکه واجبست قربت
بخدا و بعد از نیت بلافاصله روانه شود بجانب مروه و چون
بمروه رسد چنان کند که سر انگشتان پایها بر بنیاد اول مروه
برسد و چون برگردد پاشنه پایها بر بنیاد اول مروه بچسباند
و روانه شود و هر رفتن یک شوط است و هر برگشتن یک شوط و
بهمین قاعده هفت شوط را تمام کند و میان طواف و سعی
می باید که روز یا یک شب فاصله نشود و سعی بعد از طواف باشد
والا باطل خواهد بود پنجم از افعال عمره تمتع تقصیر است
چون از سعی فارغ شود تقصیر کند و تقصیر آنست که چیزی
از ناخنها بگیرد خواه از پا و خواه از دست یا از موی چیزی
چیزی ازاله کند اگرچه سه مو باشد خواه بمقراض خواه بکندن
خواه بنوره و تراشیدن اما تراشیدن کل سر درین

احرام جایز نیست و سنت است که تقصیر در مروه واقع شود
و نیت چنین کند که تقصیر میکنم در عمره تمتع برای آنکه واجب است
تقرب بخدا و بعد از نیت بلا فاصله بتقصیر مشغول شود و چون
تقصیر کند جمیع آنچه باحرام حرام شده بود حلال میشود و تقصیر
آخر افعال عمره است ششم از افعال حج تمتع احرام
حج است و احرام اول افعال حج تمتع است و حج امر که مذکور
شد افعال عمره بود و احرام حج برشکل احرام تمتع است و جمیع
آنچه در احرام عمره مذکور شد در احرام حج معتبر است الا
میقات که میقات احرام حج شهر مکه است اما اولی است
که در مسجد الحرام زیر ناودان خانه واقع شود و نیت چنین کند
که احرام حج تمتع می بندم برای آنکه واجب است تقرب بخدا
و نیت را مقارن تلبیه دارد هفتم از افعال عمره تمتع
رفتن بعرفاتست واجبست که بعد از احرام بعرفات
رود و از پیش روز عرفه تا وقت شام در عرفات باشد
و مراد از وقوف عرفات بودن در آن موضع شریف است

از

از پیش تا شام خواه نشسته باشد و خواه ایستاده خواه
سواره و خواه پیاده و نیت چنین کند که از این ساعت
تا شام توقف در عرفات میکنم در حج تمتع برای آنکه واجب است
تقرب بخدا و سنت است که در عرفات بدعا مشغول
باشد خصوصا دعای علی بن الحسین که در صحیفه کامله مذکور است
هشتم از افعال حج تمتع وقوف در مشعر الحرام است چون
شود از عرفات متوجه مشعر الحرام شود و چون بمشعر آمد
نیت کند که از این وقت تا طلوع آفتاب توقف میکنم
در مشعر الحرام در حج تمتع از برای آنکه واجب است تقرب بخدا
و تا طلوع آفتاب آنجا توقف کند نهم از افعال حج تمتع
رمی جمره عقبه است یعنی زدن میلی که آنرا جمره عقبه
گویند بهفت سنگ ریزه از مشعر بعد از طلوع آفتاب
روز عید قربان بمنی آید و در راه چون بمنی آمد بموضعی رسد
که آنرا محسر گویند سنت است این دعا بخواند اللهم
سلم عهدی واقبل توبتی واجب دعوتی واخلفنی

نهم کیفیت رمی چون بمنی آید میلی که جمره عقبه گویند
هفت سنگ ریزه بزند باین نوع نیت کند که این
میل را هفت سنگ ریزه میزنم در حج تمتع برای آنکه واجبست
تقرب بخدا و نیت را مقارن دارد و شروع در انداختن
سنگ ریزه و هفت سنگ ریزه را یکیک بمیل زند
که اگر هر هفت را یکبار اندازد یکی حسابست و می باید سنگ
ریزها را بمیل زند و می باید که آن سنگ ریزها بکر باشد یعنی
دفعه دیگر بمیل نینداخته باشند و رمی در روز عید قربان بعد از
طلوع آفتاب باشد دهم از افعال حج تمتع قربانیست
در منی روز عید قربان و در آن هشت امر واجبست اول
قربانی کردن گوسفند باشد یا بز یا گاو یا شتر و غیر اینها
صحیح نیست دوم اگر قربانی گوسفند باشد کمتر از هفت
ماهه نباشد و اگر بز یا گاو باشد یکسال تمام کرده باشد
و در سال دوم داخل شده باشد و اگر شتر باشد پنج سال
کرده باشد و در سال ششم داخل شده باشد سیم آنکه

بیمار

بیمار نباشد و کری نداشته باشد و لاغر و لنگ و خصی و گوش
بریده نباشد و شاخ اندرونی اش شکسته نباشد چهارم
آنکه کل قربانی از یک کس باشد و دیگری شریک نباشد پنجم
آنکه وقت کشتن نیت کند که این قربانی را میکشم در حج تمتع
برای آنکه واجبست تقرب بخدا ششم آنکه نیت را
مقارن اول نحر سازد و نحر آنست که کارد یا حربه را بگودی
که بالای سینه و پایین گردن شتر است بزند هفتم آنکه خود
مباشر کشتن قربانی شود یا شخصی را نایب خود سازد هشتم
آنکه بعضی از آن تصدق کند و بعضی را بخورد و بعضی را اهدا کند
یازدهم از افعال حج تمتع تقصیر است و این مثل
تقصیر عمره است غایتش آنجا کل سر را نمیتوانست تراشید
اینجا میتواند تراشید چون تقصیر را در منی بجا آورد بوی خوش
و چیزهایی که در احرام حرام شده بود حلال میشود الا زنان که طواف
نسا نکند حلال نمیشود دوازدهم و سیزدهم و چهاردهم از افعال
حج تمتع طواف و نماز طواف و سعی کردن حج است و چون

رمی و قربانی و تقصیر از منی بجای آورد بدستوری که در عمره گذشت

یازدهم از افعال حج تمتع طواف نساست

و این طواف نیز با نماز آن بدستور طواف عمره واجب

الاتیان است که بگوید طواف نسا میکنم در حج تمتع برای آنکه واجب است

تقرب بخدا چون طواف نسا کند واجب [illegible]

دوازدهم از افعال حج تمتع منی بودن سه شب ایام التشریق

که شب یازدهم و شب دوازدهم و شب سیزدهم است

سیزدهم از افعال حج تمتع زدن سه میل است در سه روز

تشریق هر روز هر سه میل را که میل اول است و میل میانی و جمره عقبه

بهفت سنگ ریزه زند و این میلها را بترتیبی که هر یک را

نام برده باید زد و چون این سه میل را در سه روز تشریق زد

افعال حج تمام است و میتواند از منی بشهر مکه رفته و در بازار

خورد و بدانکه داخل شدن خانه کعبه واجب نیست

و سنت است مگر کسی که یکبار داخل شده نوبت دیگر

مکروه است اما حج قران و افراد افعال آن بعینه افعال

عمره

عمره و حج تمتع است غایتش در حج تمتع افعال عمره پیش از

افعال حج است و در قران و افراد بعد از قران و افراد و طواف

نسا دارد و احرام حج قران و افراد از میقات است اهل مکه خود

باید بست **مقصد نهم در جهاد** بدانکه جهاد کوشش کردن است

بمال و جان در مقاتله با کفار بجهت رسانیدن کلمه اسلام را

و جهاد از اعظم ارکان ایمانست و حق سبحانه و تعالی در

قرآن فرموده **ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم**

بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون ویقتلون

یعنی بدرستی که خدای تعالی خریده است از مومنان نفسهای

ایشان و مالهای ایشان را بآنکه عوض و بهای آن را آماده ساخته

از برای ایشان بهشت را و نعمتهای آن را تا کارزار کنند با

کفار و می کشند و کشته میشوند و حضرت رسالت صلی الله

علیه و آله فرموده که **فوق کل ذی بر بر حتی یقتل الرجل فی سبیل الله**

فلیس فوقه بر یعنی بر هر نیکی را بالاتر از آن نیکی هست الا کسی را

که کشته شود در راه خدا که بالاتر از آن نیکی بهم نرسد

بدانکه کفار اگر کافر حربی اند با ایشان جنگ باید کرد تا مسلمان
شوند یا کشته گردند و اگر صاحب کتاب باشند مثل یهود و
نصاری جنگ باید کرد یا مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند
و اجرای احکام مسلمانان را بر خود قبول کنند و اگر خارجی باشند
یعنی با امام زمان باغی شده باشند با ایشان جنگ باید کرد که
توبه کنند و بدین اسلام باز گردند و شرط صحت جهاد آنست
که امام یا نایب امام کفار را باسلام دعوت کند اما جهاد
واجب کفایت است یعنی بعضی از مؤمنان که بجای آورند از دیگران
ساقط شود **فصل** قتل اطفال و زنان کفار جایز نیست
و با پیری که کبیر و منده میشوند و مردان اگر اسیر شوند اگر
مسلمان نشوند واجب القتل اند اگر پدر و مادر مسلمان شوند مسلمانند
و الا کافر **فصل** در امر معروف و نهی از منکر بدانکه
امر معروف و نهی از منکر از توابع جهادند و معروف چیزی را
گویند که خوب باشد شرعا خواه واجب باشد خواه سنت
مثل نماز و روزه و خیرات و صدقات و منکر آنست که بد باشد

شرعا

شرعا و ترک آن خوب باشد مثل ظلم و خوردن شراب یا مکروه باشد
بباید دانست که هرچه واجبست امر بآن واجب و هرچه
سنت است امر بآن سنت و هرچه حرام است نهی از آن
واجب و آنچه مکروه است نهی از آن سنت است و امر
بمعروف و نهی از منکر مشروطست بچهار شرط **اول** آنکه کسی
که امر میکند و نهی میکند معروف و منکر را داند **دوم** آنکه
در جایی امر و نهی کند که احتمال اثر کردن داشته باشد
سیم آنکه گمان ضرر رسیدن بآنکس نباشد **چهارم** آنکه
کسی که امر و نهی میکند عازم باشد بکردن منکر و ترک معروف
که اگر توبه کند یا ترک کرده باشد امر و نهی نباید کرد تا بآسانی امر
و نهی تواند کرد و ابتدا نباید کرد تا بابتدا آنکه ممکن باشد بزدن
نباید رسانید و بزخم و قتل بی رخصت حاکم شرع جایز نباشد
و هرگاه وجوب نهی از منکر و امر معروف منحصر شود و کسی
تقصیر کند عاصی درگاه الهی خواهد بود **باب سیم**
در اظهار حقیت مذهب امامیه و ابطال مذهب مخالفین

و ذکر مجملی از فضایل حضرت امیرالمؤمنین بدانکه چون حضرت رسول
صلی الله علیه و آله از دنیا رفت فتنه و فساد عظیم در اسلام بهم رسید
و آرای مردمان مخالف شد بعضی اراده خلافت داشتند و چشم
از حق پوشیدند و بعضی بمال دنیا فریفته شده راه حق را گم کردند
و جمعی کثرت را منظور داشته تشخیص حق از باطل نکردند و وقت
فوت حضرت رسالت بکفن و دفن و تعزیه آنحضرت پرداخته
قبل از آنکه حضرت امیرالمؤمنین و عباس عم رسول و اکابر صحابه از
کفن و دفن فارغ شوند جمعیت کردند و عمر ملعون بجهت دخل در
خلافت جمعی را با خود متفق ساخته ابی بکر را خلیفه ساخت و بیعت
بجهت او گرفته و بعد از اطلاع یافتن حضرت امیرالمؤمنین و دعوی
حق خود چون خلافت ابی بکر لعین را قایم کرده بودند انکار
با آنحضرت نیز تکلیف بیعت نمودند و چون آنحضرت قبول
نفرمود هجوم بخانه آنحضرت آوردند و از هجوم و ضرب ایشان
حضرت فاطمه زهرا صیحه زد و منع ایشان بیرون آمد عمر ملعون
با آنکه قدر و منزلت آنحضرت را نزد خدا و رسول میدانست
لگد

لگد چنان بدر زد که در خانه شکست و بشکم آنحضرت خورد
که بچه ساقط شد و بعد از آنکه خوارج خروج کردند و حضرت
امیرالمؤمنین صلوات علیه دید که فتنه عظیم میشود و صبر و تحمل ورزید
و سنیان لعین خروج خوارج را که با امام زمان در آمدند خوارج
نام نهادند و بر امر خدا و رسول که یقین میدانستند ترجیح دادند
و هیچ نگفتند که خلافت امریست از جانب خدا و رسول
بکدام آیه و حدیث خلافت را با آن ملاعین دادند اگر
خلافت آن ملاعین از بابت خروج کفار نبی بود و لیاقت
خلافت میداشتند می بایست که در شان ایشان نیز یک
آیه یا حدیثی وارد میشد با آنکه علما ایشان در پوشیدن و
اخفا مناقب اهل بیت و اشتهار و افشار مدح آن ملاعین
سعی تمام دارند اصلا در باب ایشان آیه و حدیثی نقل نکرده اند
بلکه از لعن آن ملاعین خبرها نوشته اند خصوص در باب عثمان
که دلایل واجب القتل شدن و بقتل در آوردن او را در کتب
خود نوشته اند و در باب خلافت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه

علیه آیات قرآنی و حدیث نبوی که متفق علیه سنیانست اکثر
پر دلست تبصره آنچه بخاطر این شکسته رسیده در باب بسیاری
آیات قرآنی و احادیث نبوی مبالغه آنحضرت در باب خلافت
و محبت امیر المؤمنین و اولاد آنحضرت آنست که چون حضرت
رسول صلی الله علیه و آله ظاهر شده بود که حق آنحضرت را غصب
خواهند کرد و انواع ظلم و دشمنی با آنحضرت بجا خواهند آورد در باب
اهل بیت سفارش می فرموده و در مبالغه می افزوده تا آیات قرآنی
و احادیث نبوی در کتب سنیان مرجحات باشد تا در دنیا
و آخرت بر ایشان حجت باشد و الا حضرت امیر المؤمنین را
که نفس پیغمبر باشد و ابن عم و داماد آنحضرت و باجماع خلایق
در علم و فضل و تقوی بهترین امت باشد و اعجاز آنحضرت مثل او
نبوت که روشن آفتاب بر همه ظاهر باشد دیگر چه احتیاج باینهمه تأکید
و مبالغه باشد ۞ گویند که پیغمبر ما رفت ز دنیا ۞
پس تخت خلافت بعمر داد و بعثمان ۞ هرگز ملکی ملک به بیگانه نداد
در نامه شاهان جهان جمله برون آن ۞ خالی که بود ابن عم و داماد و پسر
میراث به بیگانه دهد هیچ مسلمان ۞ بدانکه آیات و احادیث که

متفق علیه سنیانست در باب حقیقت مذهب امامیه از حد
و حساب پر دلست مجملی در بحث امامت ذکر شده
چون این رساله مختصریست هر دو از ده دلیل دیگر اختصار مینمایم
دلیل اول متفق علیه است که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله فرموده ستفترق امتی علی ثلث و سبعین فرقة
واحدة منها ناجیة و الباقی فی النار یعنی زود باشد
که امت من متفرق شوند هفتاد و سه فرقه یک فرقه رستگار
باشند باقی تمام بجهنم روند و در حدیث دیگر که آن هم متفق
علیه ایشانست وارد شده که مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح
من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق یعنی مثل اهل بیت من
مانند مثل کشتی نوحست هر کس در آن نشست نجات یافت
و هر کس تخلف ورزید غرق شد پس از این دو حدیث مشخص شد
که مذهب یک فرقه که پیرو اهل بیت اند حق است و رستگارند
و باقی که غیر یک فرقه اند و پیروی اهل بیت نکرده اند اهل دوزخند
و یقین است که آن یک فرقه ناجیه امامیه اند زیرا که یک

فرقه‌اند و از اهل بیت تخلف ورزیده‌اند و جزم میدانند که مذهب
ایشان نجات است اهل بهشت شد بخلاف سنیان که چهار فرقه‌اند
و از اهل بیت تخلف ورزیده‌اند و هر فرقه امامی از دشمنان
اهل بیت بهم رسانیده‌اند و هیچکدام جزم نمیکنند که رستگار شده
و احتمال رفتن جهنم را نیز در راه میدهند پس امامیه که یک فرقه‌اند
اهل بهشتند و به پیروی اهل بیت نجات یافته‌اند و مذهب ایشان
باطل است دلیل دوم که از اشتباه چهار مذهب سنیان
بخاطر حقیر رسیده آنست که آن ملاعین یقین میدانند که
سه مذهب ایشان باطل است و آن یکی که صحت دارد نمیدانند
کدام است و با سه باطل مشتبه است و در شرع بحکم خدا و رسول
هرگاه یک چیز نجس در میان چند چیز پاک مشتبه شود حکم نجاست
کل آنها میکنیم مثل آنکه یکی نجس در میان صد جامه پاک مشتبه باشد
همه را نجس میدانیم و با هیچکدام نماز جایز نیست پس هرگاه یک چیز
نجس در میان صد چیز متیقن پاک مشتبه شود حکم نجاست کل
آنها کنند سه مذهب متیقن باطل که با یک مذهب یکیان صحیح

مشتبه

مشتبه شده باشد یقین که هر چهار باطل خواهد بود دلیل سیم
صاحب کشاف نقل کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
فاطمة بهجة قلبي و ابناها ثمرة فؤادي و بعلها نور بصري و الائمة من
ولدها امناء ربي و حبل ممدود بينه و بين خلقه من اعتصم
بهم نجي و من تخلف عنهم هوي يعني فاطمه شادی دل
منست و پسران او میوه دل منند و شوهر او روشنایی چشم منست
و امامانی که از فرزندان او بوجود آیند امینان پروردگار منند و
ریسمان محکمی اند کشیده میان خدا و خلق هر کس متوسل بایشان
شد نجات یافت و هر کس از ایشان تخلف ورزید زیانکار
و گمراه و بدوزخ رفت بنابرین حدیث مذهب امامیه یقین
نجات است زیرا که دست بدامان اهل بیت زده‌اند و پیروی
امامانی کرده‌اند که امینان و هادی راه خدا اند و دین و مذهب
خود را از صاحبان دین دارند که هر یک از پدر خود فرا گرفته اند
تا حضرت رسول که مهبط وحی و تنزیل است و احتمی در میان ایشان
نیست و مذهب سنیان یقین باطل است زیرا که اهل بیت را

گذاشته و جمعی اجنبی که رسول را ندیده اند رنجیده اند و براه
باطل رفته اند دلیل چهارم روایت کرده فقیه ابن مغازلی
شافعی از ابن عباس که گفت روزی در خدمت حضرت رسول
صلی الله علیه و آله با جوانان بنی هاشم نشسته بودیم ناگاه کوکبی
از آسمان فرود آمد حضرت رسول فرمود این ستاره بخانه هر کس
فرود آید او وصی منست بعد از من پس آن جوانان برخاستند و
نظر کردند دیدند آن ستاره در خانه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه فرود آمد گفتند یا رسول الله تو در دوستی علی گمراه شده چون
ایشان بحضرت این قسم حرف زدند این سوره نازل شد
والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم و ما غوی و ما ینطق عن الهوی
ان هو الا وحی یوحی یعنی بحق ستاره که فرود آمد که گمراه
نشده صاحب شما یعنی حضرت پیغمبر و خطا نکرده و در تبلیغ
باطل نشده و سخن نمیکند از هوای نفس خود یعنی باطل تکلم نمیکند و دل
و زبانش یکیست و آنچه او میگوید نیست مگر وحی که باو فرود می آید
و بعضی از مفسرین گفته اند مراد از ستاره که حق سبحانه و تعالی

قسم

قسم خورده دال حضرت رسول است که بغیر از حضرت امیر المؤمنین
بکسی فرود نمی آید و دل مبارکش بباطل میل نکرده و پس بنا بر قول خدا و
رسول جانشین حضرت رسول و خلیفه بحق امیر المؤمنین است
و ابی بکر و عمر و عثمان حق آنحضرت را غصب کردند و ملعون دنیا
و آخرتند و دین امامیه حق است و دین غیر ایشان باطل است
دلیل پنجم بتواتر رسیده که چون آیه یا ایها الرسول
بلغ ما انزل الیک من ربک که در مبحث امامت مذکور
شده فرود آمد حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطبه خواند
و بخلایق فرمود الست اولی بکم من انفسکم یعنی آیا نیستم اولی
از نفسهای شما بشما خلایق گفتند بلی یا رسول الله پس حضرت رسول
صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین را بخلایق نمود و فرمود
من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه
وانصر من نصره و اخذل من خذله یعنی کسی که من مولای اویم
علی مولای اوست بار خدایا دوست دار هر که علی را دوست
دارد و دشمن دار هر کس او را دشمن دارد و خوار کن هر که او را

خوار کند چون حضرت این را فرمود عمر گفت بحضرت امیر المؤمنین
بخٍ بخٍ لک یا علی اصبحت وامسیت مولایی ومولا
کل مؤمن ومؤمنة یعنی بشارت باد ترا ای علی که
صباح کردی وگشتی مولای من ومولای هر مؤمن ومؤمنه
هرگاه ملعونی خود گوید که مولای منی ومولای هر مؤمن ومؤمنه و
بغیر حق جای او را بگیرد یقین که ملعون دنیا و آخرتست
و آنکسانی که او را خلیفه دانند دین ایشان باطل است
دلیل ششم در صحیح بخاری از ام سلمه نقل کرده که روزی
حضرت رسول صلی الله علیه وآله بخانه فاطمه زهرا بود و یک خزیره
پیش آنحضرت آورد آنحضرت فرمود شوهر و فرزندانت را
طلب کن ایشانرا بخدمت حضرت حاضر کرد و هر چهار با
حضرت رسول خزیره میخوردند و من بر سجاده خود نماز میکردم
این آیه نازل شد انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس
اهل البیت ویطهرکم تطهیرا یعنی اراده میکند خدا مگر آنکه
زایل گرداند پلیدی را از شما که اهل بیتید و پاکیزه سازد شما را

پاکیزگی

پاکیزگی تمام چون این آیه نازل شد حضرت رسول بپا ردای
گلیمی که بر آن نشسته بودند بر حضرت امیر المؤمنین و فاطمه
زهرا و امام حسن و امام حسین پوشانید و گفت اللهم هؤلاء
اهل بیتی وخاصتی اللهم فاذهب عنهم الرجس وطهرهم
تطهیرا یعنی این جماعت اهل بیت منند و خاصان منند بار خدایا
پلیدی را از ایشان زایل گردان و پاکیزه کن ایشانرا پاکیزگی
تمامی هرگاه خدا آنحضرت را پاکیزه ساخته باشد و پاکیزه فرموده
باشد که پاکیزه کردم پاکیزگی تمامی یقین که آنحضرت منزه خواهد
بود از گناهان کبیره وصغیره و بهترین امت خواهند بود
و کسی غیر ایشان شایسته خلافت نخواهد بود و دیگری اگر
بجای پیغمبر نشیند ملعون دنیا و آخرت خواهد بود دیگر
روایت کرده‌اند علمای جمهور که حضرت رسول صلی الله علیه وآله
فرمود انی تارک فیکم الثقلین ان تمسکتم بهما لن تضلوا
کتاب الله واهل بیتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض
یعنی هر آینه من میگذارم میان شما دو چیز که اگر چنگ زنید بآن

و دیگر گمراه نخواهید شد آن دو چیز کتاب خداست و
خویشان منند که اهل بیت منند و جدا نمیشوند از هم تا وارد
شوند بر حوض بر من که حضرت رسول قرآن و اهل بیت
خود را گذاشته باشد که بآن عمل کنند تا گمراه نشوند
و آبها بچشند که از حوض کوثر بنوشند پس آنانی که بغیر
قول اهل بیت عمل کردند بقول ابو حنیفه و شافعی و مالک
و حنبل که آنچه گفته اند خلاف قرآن و دین اهل بیت
آنحضرت گفته اند عمل کنند گمراه خواهند بود و دین باطل
خواهند داشت دلیل ششم ابو سعید روایت
میکند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
بحضرت امیر المؤمنین حبک ایمان و بغضک نفاق
و اول من یدخل الجنة محبک و اول من یدخل النار مبغضک
و قد جعلک الله اهلا لذلک فانت منی و انا منک و لا نبی بعدی
صح صح صح یعنی ای علی دوستی
ایمانست و دشمنی نفاقست و اول کسی که به بهشت

داخل

داخل شود دوست تواست و اول کسی که بدوزخ داخل شود دشمن
تست و بحقیقی که اهلیت این را خدا بتو داده تو از منی و من از توام
و بعد از من پیغمبری نخواهد بود پس کسانی که ایمان محبت امیر المؤمنین باشند
و دشمنان او اول بدوزخ داخل شوند پس ابی بکر و عمر و عثمان که دشمن
دشمن آنحضرت بودند پیش از همه دوزخیان داخل دوزخ خواهند شد
و با بعضی آن ملاعین با ایشان خواهند بود دلیل هفتم
اخطب خوارزم نقل کرده از ابی ذر غفاری که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود من ناصب علیا بالخلافة بعدی
فهو کافر و قد حارب الله و رسوله و من شک فی علی
فهو کافر یعنی هر کس با کند در خلافت علی بعد از من او
کافر است و بحقیق او با خدا و رسول خدا حرب کرده و هر کس
در علی شک کند کافر است پس سنیان بیقین که ناصبی اند
و انکار خلافت آنحضرت میکنند کافرند و دین ایشان
باطل است دلیل هشتم پروردگار می فرماید سل من
ارسلنا قبلک من رسلنا یعنی بپرس ای محمد از کسانی

کرد پیش از تو فرستاده‌ام روایت از عبد الله بن عمر و ابو نعیم که آنشب
که حضرت رسول را به آسمان بردند خدای تعالی جمیع پیغمبران را پیش
آنحضرت جمع کرد فرمود که بپرس شمارا بچه فرستادند حضرت
رسول صلی الله علیه و آله از ایشان پرسید که شمارا بچه فرستادند
ایشان گفتند بعثنا علی شهادة ان لا اله الا الله و علی الاقرار
بنبوتک والولایة لعلی بن ابی طالب یعنی فرستادند
مارا برگواهی دادن که نیست خدایی بغیر الله و برا اقرار کردن
به پیغمبری تو و بولایت علی بن ابی طالب هرگاه پیغمبران بعضی
این را دانند که پیغمبر ایشان را با قرار بولایت حضرت امیرالمؤمنین علی
علیه السلام فرستاده باشند دین او را اگر نداند دین باطل را
گیرند چگونه دوزخی نباشند دلیل یازدهم روایت
از انس که گفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله در روز
مباهله عقد اخوت میکرد میانه مهاجر و انصار و علی علیه السلام
ایستاده بود حضرت چون دید میانه او و هیچکس
برادری نکرد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام غمناک شده

بخانه رفت حضرت فاطمه زهرا پرسید چرا غمگینی جدا از تو غمگین
مکناد حضرت فرمود که رسول میانه مهاجر و انصار برادری کرد
و من ایستاده بودم مرا با کسی برادری نفرمود حضرت فاطمه
فرمود غمگین مکناد ترا خدا شاید ترا از بهر خود نگاه داشته باشد
چون حضرت امیرالمؤمنین از پیش حضرت بیرون آمد حضرت
که حضرت امیرالمؤمنین رفته بلال فرمود که حضرت را بیار آمد و
امیرالمؤمنین را طلب نمود و چون بخدمت حضرت آمد حضرت
فرمود چرا رفتی گفت برادری فرمودی میانه مهاجر و انصار
یا رسول الله و من ایستاده بودم مرا با کسی برادر نکردی حضرت
فرمود ترا از برای آن نگاه داشتم برای خود آیا شاد نیستی که برادر پیغمبر
باشی امیرالمؤمنین فرمود کی باشد یا رسول الله حضرت رسول
دست امیرالمؤمنین را گرفت و بر بالای منبر برد و گفت اللهم
ان هذا منی و انا منه الا انه منی بمنزلة هارون من موسی
الا من کنت مولاه فعلی مولاه یعنی بار خدایا بتحقیق که علی
از منست و من از ویم و او بمنزله هارونست بموسی هرکرا من

مولای اویم یعنی علی مولای منست حضرت امیر المؤمنین متوجه خانه شد
عمر در پس سر آنحضرت میرفت گفت بخ بخ لک یا ابا الحسن
اصبحت و صرت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنة یعنی
بشارت باد ترا ای ابا الحسن که صباح کردی این روز را و گشتی
مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه هرگاه آنحضرت را رسول
باشد و مولای جمیع مؤمنان باشد و عمر اقرار کند که تو مولای من
و مولای جمیع مؤمنانی و سنیان لعین این را ادا نشد و عمر آنحضرت را
امام دانند مذهب ایشان باطل خواهد بود دلیل دوازدهم
چون آیه وانذر عشیرتک الاقربین نازل شد یعنی پروردگار پیغمبر را
بترسان خویشان خود که نزدیک اند حضرت فرمود که فرزندان
عبد المطلب را که چهل کس بودند بخانه جمع کردند فرمود تا از برای
ایشان گوسفند را با یک من گندم طعامی بخشند با آنکه هریک ایشان
یک گوسفند یک نشست میخوردند ایشان از آن بخوردند
و تمامی سیر شدند و آن طعام نه زیاده شد و نه کم ایشان
چون آن حال مشاهده کردند متحیر شدند بعد از آن پیغمبر صلی الله علیه و آله

خوردنت را افطار کرده فرمود یا بنی عبد المطلب ان الله بعثنی الی الخلق کافة و
الیکم خاصة فقال و انذر عشیرتک الاقربین و انا ادعوکم
الی کلمتین خفیفتین علی اللسان ثقیلتین فی المیزان
تملکون بهما العرب و العجم و تنقاد لکم بهما الامم و تدخلون بهما
الجنة و تنجون بهما من النار شهادة ان لا اله الا الله
و انی رسول الله فمن یجیبنی الی هذا الامر و یوازرنی علی القیام
به یکن اخی و وصیی و وزیری و وارثی و خلیفتی من بعدی
یعنی ای اولاد عبد المطلب بدرستی که خدا مرا بتمام خلایق فرستاده
خصوصا شما فرموده است مرا که قبیله خود را آگاه سازم
و من شما را میخوانم بدو کلمه که سبک است آسانست بر زبان و لیکن گرانست
در ترازوی اعمال و بآن دو کلمه مالک عرب و عجم میشوید و
جمیع خلایق مطیع و منقاد شما میشوند و بسبب آن دو کلمه
داخل جنت میشوید و از آتش دوزخ دور میشوید و آن
اقرار است بوحدانیت خدای عز اسمه و به پیغمبری من پس کیست
اجابت کند در این کار مرا و مدد کند که تا قیام نمایم او برادر

من باشد و وصی و وزیر من باشد و خلیفه من باشد بعد از من

آنحضرت چون این را گفت هیچکس جواب نداد علی علیه السلام

گفت انا یا رسول الله اکون علی هذا الامر یعنی ای رسول خدا

من ترا معاونت میکنم برین کار حضرت فرمود بنشین

و بچهار دیگر آن سخن بگفت هیچکس جواب نگفت بار حضرت

امیرالمؤمنین برخاست و گفت انا یا رسول الله اکون

علی هذا الامر پیغمبر علیه السلام فرمود اجلس فانت اخی

و وصیی و وزیری و وارثی و خلیفتی من بعدی یعنی بنشین

که تو برادر منی و وصی منی و وارث منی و خلیفه منی بعد از من

پس برخاستند و ابوطالب را تهنیت میدادند و میگفتند

که این پسر برادر خود در آمدی و پسر ترا بر تو امیر کرد پس بنابر

وصیت و قول رسول خلیفه بحق بعد از رسول حضرت

امیرالمؤمنین است و بغیر دین و مذهب آنحضرت و اولاد

او مذاهب دیگر تمامی باطل است ٭ بدانکه بغیر خالق

ذوالجلال معرفت ذات و جلال و فضل و کمال حضرت امیرالمؤمنین

صلوات الله

صلوات الله علیه را کسی نمیداند و وصف کردن نمیتواند کسی را که

اعتبار و کمال عظمت و جلال مرتبه باشد که کان رتبه که خدا

چنانکه ازین بیت که این حقیر در قصیده مدح آنحضرت گفته

پیداست ٭ بغیر خدا کیست که تا وصف جلالش داند

چون خدا معرفت ذات علی را عرفت از ابن عباس روایت

که حضرت در شان آنحضرت فرمود لو ان الریاض اقلام والبحر

مداد والجن حساب والانس کتاب ما احصوا فضائل علی

بن ابی طالب یعنی اگر درختها همه قلم شوند و دریا مرکب شوند

و جنیان حساب کننده شوند و آدمیان نویسنده شوند فضائل

علی بن ابی طالب را شمار نتوانند بیان کرد و هرگاه حضرت رسول در

شان آنحضرت چنین فرماید دیگری را چه قدرت که فراخور

حال آنحضرت اوصاف آنحضرت را بیان نماید و سنیان

لعین با آنکه این همه را میدانند و احادیث زیاده از حد که از جمله

پنج حدیث اینجا بیان میشود در کتب ایشان همه جا مسطور است

که بی محبت آنحضرت طاعت و عبادت قبول نیست

دشمنان آنحضرت دوزخی اند با وجود این گمراه شده دوستان را
دوزخی کرده اند حدیث اول ابوذر غفاری رحمه الله روایت میکند که
روزی در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله نشسته
بودم که قسم خورد بر این حدیث فرمودند والذی نفسی بیده
لا تزول قدم عبد یوم القیامة حتی یسأل الله تبارک
وتعالی عن اربع عن عمره فیما افناه وعن جسده فیما ابلاه
وعن ماله فیما اکتسبه وفیما انفقه وعن حبنا اهل البیت
یعنی بحق آنکسی که نفس من در تحت قدرت اوست که روز
قیامت هیچ بنده را نگذارند که قدم از قدم بردارد تا حق
سبحانه وتعالی چهار چیز از و سوال کند از عمر او که بچه گذرانیدی
و از بدن او که بچه پیر کردی و از مال او که از کجا بهم رسانیدی و بکجا
صرف کردی و از محبت با اهل بیت او در گوید چون حضرت
این حدیث را فرمود عمر گفت علامت محبت شما کدام است
حضرت دست بر سر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
زد و فرمود ان حبی حب هذا یعنی تحقیق دوستی و محبت من

دوستی

دوستی این شخص است بعد از من حدیث دوم هم از ابوذر
نقل است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود ان الله
جعل لاخی علی فضائل لا تحصی کثرة فمن ذکر فضیلة من فضائله
لم تزل الملائکة تستغفر له ما بقی لتلک الکتابة رسم
ومن استمع فضیلة من فضائله غفر الله له الذنوب التی
اکتسبها بالنظر یعنی خدای تعالی برادر من علی را چندان فضیلت
داده که از حساب بیرونست پس هر کس که ذکر کند فضیلتی
از فضائل او را و اقرار داشته بفضیلت او داشته باشد بیامرزد
حق سبحانه و تعالی گناهان گذشته و آینده او را و کسی که بنویسد
فضیلتی از فضائل او را تا از آن کتابت نشانی باشد
ملائکه بجهت او استغفار میکرده باشند و کسی که بشنود
فضیلتی از فضائل او را بیامرزد حق سبحانه و تعالی گناهان او را
که بشنیدن کسب کرده باشد و هر کس که نظر کند بنوشته از
فضائل او بیامرزد حق سبحانه و تعالی گناهان او را که بنظر کسب
کرده باشد بعد از آن حضرت فرمود النظر الی وجه امیر المؤمنین

علی علیه السلام عبادت و دیگر در عبادت لا یقبل الله تعالی
ایمان عبد الا بولایته و البراءة من اعدائه یعنی نظر کردن
بروی امیر المؤمنین علی علیه السلام عبادتست و ذکر او
عبادتست و قبول نمیکند حق سبحانه و تعالی ایمان بنده را
الا بدوستی او و بیزاری از اعدای او حدیث سیم
روایت میکند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود من
احب علیا قبل الله منه صلوته و صیامه و قیامه و استجاب دعائه
الا و من احب علیا اعطاه الله بکل عرق فی بدنه مدینة فی
الجنة الا و من احب آل محمد امن من الحساب و المیزان
و الصراط الا و من مات علی حب آل محمد فانا کفیله بالجنة مع الانبیاء
الا و من ابغض آل محمد جاء یوم القیامة مکتوب بین عینیه آیس
من رحمة الله یعنی کسی که دوست دارد علی را قبول میکند خدای تعالی
نماز و روزه و دیگر عبادات او را و مستجاب میکند
دعای او را و کسی که علی را دوست دارد خدای تعالی بعدد هر رگی
که در بدن اوست شهری در بهشت با و میدهد و هر کس آل

محمد را دوست دارد ایمن شود از حساب و ترازوی اعمال
و گذشتن از صراط و هر که بمیرد و محبت آل محمد داشته باشد
من کفیل اویم که او را در بهشت برم با انبیا و کسی که دشمنی کند
آل محمد او را بیارند در قیامت بر پیشانی او نوشته باشد محروم
از رحمت خدا حدیث چهارم صاحب فردوس در کتاب
خود نقل کرده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله حب علی بن
ابی طالب حسنة لا یضر معها سیئة و بغضه سیئة لا ینفع
معها حسنة یعنی دوستی علی ابن ابی طالب خوبیست که از
هیچ گناهی ضرر با و نرسد و دشمنی او گناهیست که هیچ ثوابی
نفع نمیکند با آن حدیث پنجم از حضرت رسول صلی الله علیه
و آله نقلست که فرمود من احب علیا احبنی و من ابغض
علیا ابغضنی یعنی هر کس علی را دوست دارد مرا دوست
داشته باشد و هر کس با علی دشمنی کند با من دشمنی کرده باشد
تتمه در آنکه امامیه مذهب حق خود را از دوازده امام دارند
که اهل بیت و اولاد رسول اند و همه معصوم اند و هر یک از آن معصومان

از پدر خود اخذ نموده اند تا حضرت رسول و حضرت رسول از خدا
و بغیر از خدا و رسول القول نگیرند عمل می کنند و عمل بقیاس
رای خود را جایز نمیدارند و قاضی و حاکم اگر عادل نباشند حکم
او را باطل میدانند و دین خود را آنچنان درست دارند که
از شبهه و خلل پاک است و هر کس بحقیقت رسد یقین و جزم
میکند که حق است و سنیان لعین مذاهب باطله خود را از
جماعتی دارند که اصلا از دین خدا و رسول خبر ندارند و با رسول
و اهل بیت و اولاد او عداوت دارند و با آنکه فسق و بدعت
ایشان را میدانند ایشان را امام و خلیفه میدانند و قول خدا و
رسول را انکار کرده اند و بقیاس و رای خود عمل مینمایند
و خلاف قرآن و حدیث را بجا می آورند خدا در قرآن فرموده
در وضو پا را مسح کنید ایشان میشویند و فرموده که عدل را
در طلاق شاهد سازید طلاق را موقوف بشاهد نمیگردانند
و حاکم که قاضی شرع است اگرچه فاسق باشد آنچه کند هرچند حکم
باطل و خلاف شرع باشد واجب میدانند که بجای آرند

ونسبت

ونسبت زور و جبر بخدا میدهند چنانچه در بحث عدل مذکور شد
و میگویند بنده را اصلا اختیار کردن در کاری نیست و جمیع افعال
کنندگان میکنند فعل خداست شیطان را اختیار در نافرمانی
امر خود نداد و فرمود آدم را سجده مکن ایمان را فرعون نیافرید
و موسی و هارون را فرستاد که ایمان بیار که او را نمیگذارد
ایمان آرد و میگویند لم نهه و لم یحبس له شراب خوارده را
بشراب خوردن میدارد و میگویند فاجتنبوه لعلکم تفلحون برگاه
نسبت زور و ظلم بحق تعالی میدهند و چندین هزار پیغمبر و کتاب
خدا را که بجهت امر بطاعت و نهی از معصیت فرستاده
همه را باطل کرده اند و دیگر چه مذهب دارند و از دین چه خبر دارند
و در ایمان آوردن که باعتقاد خود قدرت و اختیار ندارند
از یکی بیچاره سنیان در کتب خود نقل کرده اند که شخصی بخانه
خود رفت دید شخصی در حرم او کار بد میکند بعصا حمله کرد او را
بزد آن شخص در اثنای آن کار گفت مرا چه گناه خدا مرا باین کار
داشته شیخ گفت و انا اگر از سنت نمیبودم از شنیدن انتهی

بلبنا عصا نرا اهلاک میکردم و هر کس اندک اطلاعی بمذهب ایشان
بهم رساند یقین میکند و جزم میداند که هر چهار مذهب ملاعین
باطل است اول بدعتها ابوبکر و عمر و عثمان که خلفا و پیشوایان ایشان
سنیانند و دلایل لعن ایشان و قبایح چهار رئیس ملاعین سنیان
مجملی در خاتمه این رساله بیان میکند که گمراهی سنیان و ابطال
مذهب ایشان بر عالمیان واضح و لایح گردد خاتمه
در بیان مجملی از افعال خلفاء ثلثه و دلایل لعن ایشان و ذکر قبایح
چهار مذهب سنیان و دران مقدمه ایست و چهار فصل و خاتمه
مقدمه دران سه طعن است فصل اول در ذکر مجملی از افعال
ابی بکر و دلیل لعن او دیگر خلافت ابی بکر ببیعت عمر شد
بهنگام فوت حضرت رسول صلی الله علیه و آله چون عمر ملعون میدانست
که حق خلافت حضرت امیر المؤمنین است صلوات الله علیه و اگر آنحضرت
خلیفه باشد بقول خدا و رسول عمل خواهد نمود و آن ملعون را دخل
نخواهد بود قبل از آنکه حضرت امیر المؤمنین و صحابه از کفن و دفن
و تعزیه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فارغ شوند فی الحال

دست

دست ابی بکر را گرفته بیعت نمود و مردم را بیعت فرمود تا در امر
خلافت دخیل و شریک باشد و الا ابی بکر را چه لیاقت خلافت
بود و جهل و نادانی او بمرتبه بود که هر چه از و میپرسید در جواب عاجز بود
و در بالای منبر میگفت اقیلونی فلست بخیرکم و علی فیکم
یعنی معزول سازید مرا که من از شما بهتر نیستم و حال آنکه علی در میان
شماست و هم از او نقل است که در بالای منبر میگفت ان زغت
فقومونی و ان استقمت فاتبعونی یعنی اگر کج روم مرا راست سازید
و اگر راست روم پیروی من کنند و هم از او نقل است که در بالای
منبر گفت بحضرت رسول صلی الله علیه و آله وحی میرسید و مرا شیطانی است
که من می آید هر گاه راست روم مرا مدد کنید و هر گاه کج
روم مرا براه راست آرید ملعونی که این سخن را بجاهل و نادان باشد
که بعوام الناس بگوید که مرا معزول کنید که بهتر از شما نیستم
و الشیطان بیاید که مرا براه راست آرید او کی و نشستن
بجای رسول کی طعن دوم آنملعون در صحیح بخاری از عایشه دختر آن
ملعون نقل کرده که گفت حضرت فاطمه زهرا از ابی بکر طلب میراث

کرد ابی بکر گفت رسول صلی الله علیه و آله فرمود نحن معاشر الانبیا
لا نورث ما ترکناه صدقة یعنی ما جماعت پیغمبرانیم ما را میراث
نیست آنچه از ما بماند صدقه باشد عایشه میگوید چون حضرت
از ابی بکر این را شنید غضبناک شد از پیش او رفت و دیگر
او را ندید تا فوت شد و باز در صحیح بخاری از [illegible] نقل کرده که
چون حضرت فاطمه طلب زمین فدک کرد از ابی بکر حضرت فاطمه را
منع کرد از پیش ابی بکر آزرده و غضبناک رفت و او را ندید تا فوت شد
با آنکه خدا در قرآن فرموده و ورث سلیمان داود یعنی میراث
برد سلیمان از داود و زکریا دعا کرد فهب لی من لدنک ولیا یرثنی
و یرث من آل یعقوب یعنی بار خدایا فرزندی بخش مرا که میراث
برد از من و از آل یعقوب ابی بکر لعین قول خدا را منظور نداشت
حدیث دروغ ساخت و بحکم خود حق حضرت فاطمه زهرا را
نداد و اگر این حدیث را حضرت رسول فرموده بود غیر از ابی بکر
دیگری هم می بایست می شنود و حاشا که حضرت فاطمه زهرا طلب
میراث نمود و همچنین نقل است که حضرت فاطمه زهرا از ابی بکر

گفت

گفت پدرم فدک را بمن بخشیده بود ابی بکر لعین از آن حضرت
گواه طلب نمود ام ایمن را گواهی حاضر ساخت ابی بکر گفت
این زنست گواهی او را قبول نمود با آنکه از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله شنیده بود که ام ایمن از اهل بهشت است
بعد از آنکه حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه را به شهادت
آورد گفت این شوهر تست گواهی آنحضرت را نیز قبول
نکرد با آنکه میدانست که آنحضرت هرگز دروغ نگفته و نمیگوید
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود علی مع الحق
والحق مع علی یدور معه حیث دار لن یفترقا حتی یردا علی الحوض
یعنی علی با حق است و حق با او است و میگردد با او و از هم
جدا نمیشوند تا وارد شوند بحوض فاطمه زهرا چون دید که حق
او را نمیدهند آزرده شد و قسم خورد که دیگر با ابی بکر و عمر حرف
نگوید تا شکایت ایشان را به پدر خود کند و وقت فوت
وصیت کرد که ابی بکر و عمر را نگذارند که بآنحضرت نماز گذارند
و کل علمای سنی قائلند و در کتب ایشان خصوص صحیح بخاری

مذکور است که حضرت فاطمه زهرا از عالم رفت غضبناک بود از
ابی بکر و عمر و این حدیث نیز عالمند که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله فرموده ان الله یغضب بغضب فاطمة و یرضی برضاها
یعنی بحقیقت که خدا غضب میکند بغضب فاطمه و راضی میشود برضای او
و هم در کتب ایشان است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرموده فاطمة بضعة منی من آذاها فقد آذانی و من آذانی
فقد آذی الله یعنی فاطمه پاره از تن منست هر کس ایذا کند او را
ایذا کرده باشد مرا و کسی که ایذا کند مرا ایذا کند خدا را و حق سبحانه
و تعالی در قرآن فرموده الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله
فی الدنیا و الآخرة یعنی جماعتی که آزرده میسازند خدا و رسول را
لعن میکند خدا در دنیا و آخرت چون بصحت پیوست
که ابی بکر و عمر حضرت فاطمه زهرا را آزرده ساخته‌اند بی شک
آزردگی آنحضرت آزردگی خدا و رسول است و آزردگی خدا و رسول
باعث لعن دنیا و آخرت است پس بقول خدا و رسول
ابی بکر و عمر ملعونان دنیا و آخرت اند نقل است که چون

برائت

برائت من الله نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بابی بکر داد که باهل مکه برساند بعد از رفتن ابی بکر امر شد
از جانب خدا که می باید این سوره را تو باهل مکه برسانی
یا کسی که از تو باشد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
حضرت امیر المؤمنین را فرستاد که آن سوره را از ابی بکر
گرفت و او را برگردانید و خود برد و باهل مکه رسانید ابی بکر
پیش حضرت آمد گریان حضرت فرمود که از جانب خدا
امر شد که من یا کسی که از من باشد آنرا برساند و هم در کتب
ایشانست که در بیماری حضرت رسول صلی الله علیه و آله
چون ضعف بآنحضرت غالب شده بود و بجهت نماز بمسجد
نتوانست آمد ابی بکر بمحل نماز خواست پیشنمازی کند چون
نماز او بحضرت رسید که ابی بکر نماز میکند کشیده بالی بکر
حضرت مضطرب شده فرمود که بزیر بغل آنحضرت رفتند
و آنحضرت را بمسجد بردند حضرت خود نماز کرد و نگذاشت
که ابی بکر امامت کند هرگاه ملعونی لیاقت رسانیدن

کلام الهی که خدا نشسته باشد و قادر بر پیش شماری نداشته باشد
کجا او را لیاقت خلافت باشد نقل است که محل فوت
آن ملعون گفت یا لیتنی کنت نسیا منسیا و حتی اب
قوم جاکلوی و لیتنی کنت بشرا یعنی کاش من بزی بودم
مرا فربه کرده بودند و دوستترین کسی از خویشان می آمد و مرا
میخورد و من آدمی نبودم و باز از وی نقل است که محل فوت
میگفت لیت امی لم تلدنی لیتنی کنت تبنة فی لبنة
یعنی ای کاش مادر مرا نمیزاید و کاش من کاهی میبودم از خشتی
چون آن ملعون حال خود را میدانست از بابت قول کفار
که حق سبحانه و تعالی در قرآن میفرماید که از هول عذاب میگویند
یا لیتنی کنت ترابا یعنی کاش خاک میبودم آن ملعون
گفت کاش مادر مرا نمیزاید و برگ کاهی میبودم لعن دوم
در همچنان از افعال عمر و دلیل لعن او و آنکه آنچه عمر ملعون با دین
خدا و رسول و اهل بیت حضرت رسالت کرده از اول
تا قیامت هیچ کافر در اهل ظلم نکرده از چون بیماری حضرت رسالت

پناه

پناه اشتداد یافت فرمود ائتونی بدوات و بیضاء لاکتب
لکم کتابا لن تضلوا بعده یعنی دوات و کاغذی بیارید که بنویسم
از برای شما نوشته که گمراه نشوید بعد از من عمر ملعون گفت
ان الرجل لیهجر کتاب الله حسبنا یعنی این مرد بیهوده
میگوید کتاب خدا ما را بس است چون میدانست
که آنحضرت در باب خلافت چیزی می نویسد گفتگوی
و نزاع را با صحابه بجایی رسانیدند که آنحضرت آزرده شده
فرمود بیرون روید که جای نزاع نیست پیش من ابن عباس
چون دید که عمر نگذاشت که دوات و کاغذ بیاورند که حضرت
رسول چیزی بنویسد گفت الرزیة کل الرزیة ما حال
بیننا و بین کتاب رسول الله یعنی مصیبت و چه مصیبت
از آنکه عمر مانع شد میان ما و نوشته رسول خدا و عمر
ملعون چون دانست که بیماری آنحضرت مرض موت است
جمعیت کرد و بتعیین خلیفه مشغول شد و بکفن و دفن آنحضرت
نپرداخته خلافت را از خاندان رسالت پناه غصب کرده

بانی گردیده باعث حکومت معاویه و جنگهای او با حضرت
امیرالمؤمنین و شهید کردن یزید پلید حضرت امام حسین بن علی را
همه او شد و خلافت بنی امیه و بنی عباس و شهید شدن
آن حضرات صلوات الله علیهم اجمعین همه از شومی او شد که اگر
آن ملعون بقول خدا و رسول عمل میکرد و میگذاشت
کسی هرگز خود اقرار کرد از منصب ارثیه وقف در اسلام
و چندین هزار کس گمراه نمیشدند و تا قیام قیامت گناه
مردمان که به سببهای باطله کردن او نمی بود لعنه الله و غضبه علیه
و علی تابعیه ۰ اما حکمهای باطل او بسیار است مجملی ذکر میکنند
اول آنکه عورت آبستنی را فرمود سنگسار کنند حضرت
امیرالمؤمنین او گفت ان کان لک علیها سبیل فلا سبیل
لک علی ما فی بطنها یعنی ترا بآن عورت اگر حکمی هست بآنچه
در شکم اوست حکمی نیست چون این را شنید گفت
لولا علی لهلک عمر یعنی اگر علی نبود هر آینه عمر هلاک میشد
دوم زن دیوانه را فرمود که سنگسار کنند حضرت فرمود رفع

دو دشمنی آن ملاعین با حضرات
ائمه طاهرین

القلم

القلم عن المجنون حتی یفیق یعنی بر دیوانه حرجی نیست تا بخود آید
عمر دیوانه را رها کرد و گفت لولا علی لهلک عمر
روزی در خطبه گفت هر که مهر زن را بسیار کند داخل بیت المال
میکنم زنی برخاست و گفت چون مانع میشوی چیزی را
که خدا بما داده و در قرآن فرموده و آتیتم احدیهن قنطارا
عمر گفت کل احد افقه من عمر حتی المخدرات یعنی همه کس
فقیه تر اند از عمر حتی زنان خانه و اگر عمر ملعون این قسم حکمهای
باطل بسیار کرده و در کتب سنیان مذکور است که زیاده
بر هفتاد بار گفت لولا علی لهلک عمر هر گاه ملعونی را اصلا
از دین خدا و رسول خبر نباشد کی لایق خلافت باشد
۰۰ دلیل لعن آن ملعون دلیل اول آنکه آنچه خدا حلال نموده او
حرام کرد و دین خدا و رسول تغییر داد چنانکه بر بالای منبر رفت
و گفت متعتان کانتا محللتین فی عهد رسول الله
وانا احرمهما و اعاقب علیهما یعنی دو متعه که در
زمان رسول الله حلال بود و من آنها را حلال کردم و نهی کردم

از اینها دیگری بجای آورد آنها را سیاست میکنم او را
آن دو متعه یکی متعه زنانست و دیگری متعه حج است
که در قرآن فرموده هرکاه چیزی را که خدا حلال کرده باشد
و در زمان پیغمبر و ابوبکر لعین و بعضی از زمان عمر ملعون باشد
و عمر گوید که من حرام کردم لعین که مستوجب لعن دنیا
و آخرت باشد دلیل دوم آنست که آن ملعون از آنجا
که حسب حکم ابوبکر با جمعی هجوم بخانه امیرالمؤمنین آورد حضرت فاطمه
زهرا در را بست و پس در آمد و او را نصیحت بسیار کرد سود
نکرد که بدر از دنبال رفته وصیت اوست که با شوهرم
بجای آوری آن ملعون لگد بدان در زد که در بشکست و پهلوی حضرت
فاطمه زهرا آورد چنانکه از درد محسن فرزند ساقط شده بچه از آنحضرت
ساقط شد در طعن ابی بکر تفصیل مذکور شده که آزار حضرت
فاطمه زهرا بقول رسول آزار خدا و رسول است و بآیت
قرآنی آزار کننده خدا و رسول در دنیا و آخرت ملعونست
پس عمر ملعون دنیا و آخرت باشد دلیل سیم آنکه ابی بکر

در باب

در باب فدک نوشته بحضرت فاطمه داد عمر ملعون از دست او گرفت
و پاره کرد حضرت فاطمه آزرده شد عمر را نفرین کرد که
آنچنانکه این کاغذ را پاره کردی شکمت را پاره کند بنا بر نفرین
آنحضرت ابولولو که بابا شجاع الدین مشهور است شکم
آن ملعون را پاره کرد علما سنی همه قائلند که حضرت فاطمه زهرا
که فوت شد غضبناک بود از ابی بکر و عمر چنانکه در طعن ابی بکر گذشت
و غضب آنحضرت غضب خدا و رسول است پس ابوبکر
و عمر بغضب و سخط خدا و رسول گرفتار باشند دلیل چهارم
دفن آن ملعونست در پیش حضرت رسالت که سنیان
آن را باعث قرب و منزلت میدانند حال آنکه آنخانه ملک
آنحضرت است و حق سبحانه و تعالی فرموده یا ایها الذین آمنوا
لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم یعنی ای کسانی که ایمان
آورده اید داخل مشوید بخانه رسول تا اذن نکند شما را و شک
نیست که عزت و حرمت آنحضرت در حیات و ممات
واجبست هرکاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در خانه

خود خوابیده باشد بی اذن و رخصت آنحضرت جمعی بکاره داخل
آنخانه شوند و بیل و کلنگ آرند و خانه ملکی آنحضرت را
که در نهایت تنگی باشد غصب نمایند و حجرهٔ آنحضرت را حفر
نمایند و دو ملعون بی اذن آنحضرت دفن نمایند بحرمتی و آزار
ملائکه را زیاده نمی باشد و مذکور شد که خدا در قرآن فرموده
آنکسانی که آزار میرسانند خدا و رسول را لعن میکند خدا ایشان را
در دنیا و آخرت و سنیان لعین اگر گویند میراث دختر
خود که زن حضرت پیغمبر بودند گرفته اند ابی بکر ملعون خود حدیث
که رسول فرموده نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه
صدقة یعنی ما پیغمبرانیم از ما میراث نبرند آنچه از ما میماند صدقه است
و حضرت فاطمه زهرا را از میراث منع کردند دیگر چون طلب
میراث کنند و بر فرض محال که مستحق میراث باشند آنحضرت را
نه زن بود و دختری هشت یک آنخانه نه زن میرسد و
آنخانه را عالمیان دیده اند که اندک مساحت نه هشت یک
آنخانه نیم وجب نمیشود اگر ابی بکر و عمر را در نیم وجب زمین دفن توان

کرد عذر نامعقول ایشان را نشنویم؛ الا از چند جهت آن
دو ملعون بجهت مدفون بودن در خانه رسول واجب
اول آنکه ملک آنحضرت را غصب نموده اند دوم آنکه خلاف امر
خدا نموده بی اذن آنحضرت بخانه آنحضرت داخل شده اند سیم
آنکه عزت آنحضرت را نگاه نداشته در خوابگاه آنحضرت را
به بیل و کلنگ حفر نموده اند چهارم در حرم رسول صلی الله علیه و آله
که ملائکه و انبیاء قدرت ندارند که بی رخصت آنحضرت داخل شوند
آن دو ملعون اجنبی آنجا خوابیده اند پنجم آنچه از مدفون
شدن آن دو ملعون پیش حضرت رسالت بخاطر این بی
نصابان رسیده آنست که چون آن دو ملعون دشمنی و
ظلم بجد باهل بیت رسول تحمل آورده حق آنحضرت را غصب
کردند و باعث قتل حسنین معصوم را و اولاد و احفاد رسول
شد احکام دین خدا و رسول را تغییر داده اکثر خلایق را تا قیام
قیامت بدینهای باطل انداخته و از این جهت این دو ملعون را
پیش آنحضرت گذاشته شد تا بجهت حشر دی رسول آنحضرت

بقتل رسید و اولاد آنحضرت گردید پس آنحضرت انتقام بکشند
ملک آنحضرت خود متوجه عذاب وعقاب آن دو ملعون شوند
فصل نقل است که در محل فوت عمر ملعون گفت
یا لیتنی کنت اقوم فی حصول بالحبالهم ثم جاء ب
قومهم السیم هذبحون فعجلوا بعضی شعار و بعضی قدید فاکلوا
فاکون عذرة ولا اکون بشرا یعنی ای کاش من بزی
می بودم از قومان خود مرا فربه میکردند شونی که میخواستند
دمی آمد بهترین قوم ایشان پیش ایشان پس برای من کشته
نصف مرا بریان میکردند و نصف مرا خشک میکردند
و میخوردند مرا و نجاست میشدم و آدمی نمی بودم قول آن ملعون موافق
قول کفارست که در قرآن آمده و یقول الکافر یا لیتنی کنت
ترابا یعنی کافر از هول عذاب میگوید کاش من خاک می بودم
در حدیث وارد شده که محل مردن جای هر کس را با وی می نمایند
عمر ملعون چون جای خود را ملاحظه نموده بود از هول آن گفته
کاش نجاست می بودم و آدمی نمی بودم و در انحال ابن عباس گفته

اگر دو

اگر دو مثل روی زمین که پر شود از طلا می بود فدای خود میکردم از
هول از رسش قیامت و این نیز موافق قول کفارست که خدا در
قرآن فرموده ان للذین کفروا ما فی الارض جمیعا لافتدوا
به من سوء العذاب یعنی اگر تمامی مال روی زمین و مثل آن
از آن بی باشد که کافر شده اند همه را فدا میکردند از دشواری
عذاب ابو بکر و عمر اینچنین گفتند و حضرت امیر المؤمنین محل
ضربت ابن ملجم ملعون فرمود فزت ورب الکعبة یعنی فیروزی
یافتم بخدای کعبه ملعون رجیم در بیان افعال عثمان و دلیل لعن آن ملعون
بدانکه افعال زشت آن ملعون در تواریخ و کتب شیعه و سنی مذکورست
هرگاه جماعه مسلمین که از ایشان متعصب است لا اقل اراده قتل
شدن آن ملعون را و قبل آوردن او در تفصیل دیگر کرده باشند دو
باشند که او را کشتند و پای او را گرفته کشیدند و در مزبله انداختند
و سه روز در مزبله افتاده بود بعد از سه روز او را خواستند که
دفن کنند در گورستان یهودان او را دفن کردند ملعونی که
سر مردان او احوال او را چنین نقل کرده باشند دلایل لعن

او در همه کتب مسطور است و درین مختصر چه احتیاج بذکر آن است

دیگر آنکه عایشه ملعونه با حضرت امیرالمؤمنین جنگها کرد

تا عثمان زنده بود در کشتن او مبالغه می نمود و میگفت و اقتلوا

القتل است خدا او را هلاک کناد چون او را کشتند با حضرت امیرالمؤمنین

محاربه و مجادله نمود که خون عثمان میخواهم آن ملعونه در حیات حضرت رسول

را حضرت را آزار بسیار میکرد و حضرت با او فرمود تقاتلین علیا

وانت ظالمة یعنی تو با علی جنگ خواهی کرد و تو ظالمه و بعد از

فوت خدیجه حضرت رسول خدیجه را بسیار یاد میکرد آن

ملعونه با حضرت گفت تو خدیجه را یاد میکنی و کسی را داری که بهتر

از وست آنحضرت قسم خورد که والله کسی بهتر از و ندارم

او تصدیق من میکرد هرگاه خلایق مرا تکذیب میکردند و او من

جای میداد هرگاه مرا بیرون میکردند و یاری میکرد مرا با مال خود و خدا

از و مرا فرزند داد و از زنان دیگر نداد حق سبحانه و تعالی در قرآن

فرموده در باب زنان وقرن فی بیوتکن یعنی ای زنان در خانه

خود بنشینید و آن ملعونه با لشکر بیرون آمد و طلحه و زبیر در جمعی

دیگر

دیگر اطاعت او نموده با لشکر عظیم با حضرت امیرالمؤمنین

جنگ کرد و افعال زشت ملعونه بسیار است و قبول بعد از رسول

ملعونه بدنیا و آخرت است در باب لعن معاویه که حضرت رسول صلی الله

علیه و آله فرمود الطلیق بن الطلیق اللعین بن اللعین یعنی حرامزاده

پسر حرامزاده است و لعین پسر لعین چون احتیاج بذکر لعنت

این رساله را آلوده بذکر آن پلید نمیکنیم دیگر خالد بن ولید

از سگان جهنم است و همیشه دشمن خدا و رسول بوده چون

بظاهر مسلمان شده بود حضرت رسول صلی الله علیه و آله

او را فرستاد که صدقات از یک طایفه که بنی خزیمه میگفتند بگیرد

چون آن طایفه مسلمان بودند جمعی کثیر را بکشت چون بحضرت

رسول رسید دستها برداشت و فرمود اللهم انی ابرء الیک

مما صنع خالد یعنی بار خدایا من بیزارم و پناه بتو می آرم از آنچه

خالد کرد و بعد از آن حضرت امیرالمؤمنین را فرستاد که دلخوشی

خاطر آن طایفه کنند و بعد از فوت حضرت رسول صلی الله علیه و آله

از جانب ابی بکر رفت و با اهل یمامه جنگ کرد و هزار و دویست

مسلمانرا کشت و مالک بن نویره را که مسلمان بود کشت
و صحابه کرا را کشت زن او را بخواست و با وی دخول کرد
و جمع کثیری از مسلمانان که بخلافت ابی بکر راضی نشدند خون و مال
ایشانرا حلال دانست چنانکه عمر ملعون او را منع کرد و این بسیار است
و در تاکرد الخفا اسعد فی الدنیا و الآخرة فصل اول در بیان قبایح
حنیفه ملعون بدانکه مسایل و فتوی آن ملعون که میان مردم مشهور است
از بسکه از شرع و عقل دور است بحدی دور میشود که آن سک را
مذهب این باشد بلکه کمان میکند که روایت از بعضی از
مسایل و فتوی آن ملعون را ذکر میکند هرکرا ما در باشد رجوع بکتب
آن ملعون نمود حقیقت را معلوم کند دیگر آنکه نیت را از کار
وضو و غسل شرط نمیدانند و ازین حدیث چشم می پوشند که
انما الاعمال بالنیات یعنی اعمال درست به نیت است دیگر
ترتیب را در وضو شرط نمیدانند پس اگر کسی اول افسار
کشد بعد از ان پایها را بشوید درست میدانند هیچ یک از
مجتهدین و علما این نرفته اند حاشا که این وضوی معتبر

دیگر آنکه بعد از بول و غایط شستن خود را لازم نمیدانند
و وضو و غسل و نماز را بی شستن مخرج بول و غایط درست
میدانند دیگر وضو ساختن را به آب مضاف درست میدانند
اگرچه شراب و نوره باشد دیگر غساله وضو را نجس
میدانند یعنی آبی که از وضو ساختن میریزد پس هر آبی که از ریش
ایشان بریزد بمذهب حنیفه چون آبیست که از دهان
سک بریزد پلید و نجس است دیگر پوست سک را
میگویند هرگاه دباغی کنند پاک است و بان نماز میتوان کرد
دیگر نماز در مکان غصبی درست میدانند دیگر سجده بر هر چیز
جایز میدانند حتی نجاست خشک دیگر در نماز سلام شرط
نکرده و گفته اگر کسی در نماز بجای سلام بادی رها کند درست است
دیگر تکبیر احرام را در نماز بفارسی گفتن جایز میدانند دیگر
قرائت الحمد و سوره در نماز واجب نمیدانند و خواندن یک
آیه در هر رکعت اگرچه بفارسی باشد نماز را درست میدانند
دیگر طمانینه که توقف است در رکوع و سجود و میان دو

سجده واجب نمیدانند و اگر میان دو سجده بعد از سر پیشانی خود را
از زمین جدا کند باز بسجده دیگر زمین نهد کافی میدانند
دیگر پس بمذهب حنیفه اگر کسی بول و غایط کند اگرچه
طبیعت نرم باشد که مخرج آلودگی تمام داشته باشد
خود را نشسته از شراب و بوزه افطار کند و پایها را بشوید
بعد از آن دستها را بشوید پس روی را بشوید بی نیت و پوست
سگ پوشد و نجاست غلیظ و خفیف حاصل شود و نیت نکرده بجای تکبیر
حرام بگوید خدا بزرگست و بجای الحمد و سوره بگوید دو برگ سبز
که معنی مدهامتان است و در رکوع توقف نکرده و سر از رکوع راست
نکرده بسجده رود و نجاست خشک پیشانی را نهاده بقدر
تیزی شمشیر پیشانی را از آن نجاست جدا نموده باز بگذارد و در حرز
بهمین دستور نوبت دیگر عمل کند و بنشیند و بعد از نجاست
بادی رها کند باین اعمال نماز گذارده باشد و این نماز را
درست میدانند و شیان لعین این نماز را اعتقاد
و کسی را که این اعمال قبیحه را نماز تمام نهاده امام میدانند دیگر

بگوید

بگوید مادر خود را یا دختر یا خواهر خود را کسی بجهت خود نکاح کند
و دخول کند اگرچه بعد باشد حد از او ساقط است چون عقد
کرده دیگر اگر کسی ذکر خود را بخرقه پیچد با مادر و دختر و خواهر
خود دخول میتواند کرد دیگر اگر کسی مادر یا خواهر خود را بخرد
با ایشان دانسته مجامعت کند حد بر او لازم نمیدانند چون
خریده است دیگر اگر کسی زنا کند و چهار گواه گواهی دهند
که او زنا کرده و اگر خود به اقرار کند حد لازم نمی آید و اگر انکار
کند حد لازم می آید دیگر اگر مردی مغربی بمشرق افتد و دختر خود را
که در مغرب دارد بیکی از اهل مشرق عقد کند و خبر نشود که او و
داماد بمغرب آیند و با هم باشند تا بیست یا سی سال دختر را
خریده باشند و دختر در مغرب فرزندان بهم رساند پس
بعد از چندین سال بمغرب آید دختر حامله با چند فرزند بخانه آن
مشرقی آیند که زن اوست و فرزندان همه از وست هرچند
مرد مشرقی گوید من دختر نکرده خواسته بودم و پای من به مغرب نرسیده
باین ملک نرسیده بقول حنیفه مرد مشرقی راضی باید بدان زن و فرزند

از خود دانست و حلال او داند و میراث ببرند و مشرق را
نیز رسد که قبول کند میگویند ممکن است آب پشت مرد را
ز شکان از مشرق بمغرب برده باشند و در رحم دختر
ریخته باشند دیگر زنی را که شوهر غایب شود و گویند فوت شده
دیگری او را بعقد خود درآورده و فرزندان از و حاصل شود و شوهر ثانی
نیز غایب شود بعد از آن شوهر اول پیدا شود و هر فرزندی که از شوهر
ثانی بهم رسانیده همه فرزند شوهر اول میشوند و وارث او میشوند
دیگر چیزی را که دزد برده تغییری در آن بهم رسد حلال میشود و
ملک دزد است مثلا کسی آب بسیار کسی را دزدیده گندم او را بدزدد
و آرد کند ملک او میشود یا قماشی از کسی بدزدد و رنگ کند ملک
ایشان میشود و اگر صاحب مال او بگیرد جایز نمیدانند چنانچه میگویند
اگر نزاع شود و صاحب مال کشته شود خون او هدر است و
اگر دزد کشته شود شهید شده است از این قسم مسایل الملعون
بسیار دارد که ذکر کل آن باعث تطویل است فصل دوم
در قبایح شافعی مذهب شافعی اگر کسی با عورتی زنا کند و دختری

بهم رسانند

بهم رسانند آن دختر خود را میتواند بعقد خود درآورده و اگر ده
دختر یا سه دختر باشند همه را بعقد میتواند کرد و خواهران را
باهم جمع میتواند کرد دیگر اگر زنی پسری از زنا بهم رساند
میتواند زن پسر خود شود و بعقد پسر خود درآید و فرزندی اگر
از پسر خود بهم رساند حلال زاده است دیگر اگر کسی را
خواهری باشد که از زنا بهم رسیده باشد میتواند بعقد درآورد
دیگر منی را پاک میدانند دیگر گوشت کفتار و روباه را
و امثال اینها را حلال میدانند فصل سیم در قبایح مالک
مذهب مالک نعوذ بالله من الشیطان الرجیم جایز نیست
دیگر گفتن بسم الله پیش از فاتحه در نماز مکروه میدانند
و گفتن صلوات را در نماز واجب نمیدانند دیگر گوشت
سگ بچه حلال میدانند و آب دهن او را پاک میدانند فصل
چهارم در قبایح حنبل اعتقاد حنبلیان آنست که خدای تعالی
بر عرش نشسته است از هر طرفی چهار انگشت از عرش زیاده است
نقل است که در ایام خلافت عمر یهودی از عمر پرسید که خدای

تعالی در کجاست عمر گفت الرحمن علی العرش استوی
یعنی خدای تعالی بر عرش مستوی است یهودی گفت
پس زمین از وی خالی دانم عمر گفت بسیار مگو که از دره بضرب
بلا کی بکشم یهودی از پیش او برفت تمسخر کنان که ما را کی آ
از دین اسلام آگاه تا بحضرت امیرالمؤمنین رسید و حضرت
او گفت لم تضحک ایها الیهود یعنی چرا خنده میکنی ای جهود
آن یهود قصه باز گفت حضرت فرمود در تورات نخواندی که
که روزی در یک ساعت چهار فرشته از چهار جانب بحضرت
موسی آمدند از یکی پرسید از کجا می آیی گفت از این ساعت از اعلای
عرش می آیم از پیش خدا او پیغام آورده بود و از دیگری پرسید
گفت درین ساعت از تحت الثری می آیم از پیش خدا او از دیگری
پرسید گفت از اقصای مغرب می آیم و دیگری را گفت از کجا
می آیی گفت از اقصای مشرق می آیم از پیش خدا هر کدام پیغامی
که داشتند رسانیدند چون موسی این حالت را بدید نعره زد
و بیهوش شد چون با هوش آمد گفت بار خدایا پسر عمران حیران

کار

کار است یهودی گفت صدقت و مسلمان شد و از او
که اشهر و اعلم حنبلیانست پرسیدند که صورت خدا
چگونه است گفت [illegible] و الفرج و [illegible]
[illegible] یعنی مرا معاف دارید از ریش و فرج او
و از باقی سوال کنید همین داد و گفت خدای من جسم است
و گوشت و خون دارد و اندام و اعضا است و دست
و پای و زبان و چشم و گوش دارد از سر تا سینه میان تهی است
و باقی رسته است گفتند چشمش درد آمده و فرشتگان
بپرسش آمدند از پس که بر طوفان نوح گریست بزعم فاسد
ایشان جسمیت طول و عرض و عمق حکمت که مسلمانان
با خلاص در دنیا او را به سینه و با او مصافحه کنند و جبل گیری کنند
و میگویند بصورت امردیست و شبهای جمعه از آسمان
بزیر می آید بر خری نشسته نعلین از مروارید در پای کرده بر بامهای
مساجد میگردد و دیگر میگوید [illegible] و مشهور است
که حنبلی مذهبان در بغداد بام مسجد آخرها ساختند و جو و کاه میگذاشتند

که در خدا آنگاه خوردن مشغول شود و ساعتی سیر و تفرج کند

و از حنبلیان بسیارند که میگویند خدای تعالی در شبهای

ستبر که بر بام بندگان خاص خود می‌آید و خود را با ایشان همدم می‌

و پای خود را می‌آورد که بندگان خاص او دست برده

بالای عرش روند و تماشای عجایبات عرش کنند و میگویند

که شبهای بستر که طعامها پزند و گرم نگاه میدارند که شاید

امشب خدا اینجا تنها آید و طعام بخورد و لعنت برین اعتقاد

تتمه بدانکه حنفی و شافعی و مالکی و حنبل که امامان سنیان اند

هیچکدام حضرت رسول را ندیده اند و تحصیل علم را بعضی بواسطه

و بعضی بی واسطه از حضرات ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین

کرده اند و حقیقت مذهب امامیه را خوب میدانند چنانکه

شافعی ابیات بسیار در فضل حضرت امیرالمومنین گفته این دو

بیت از آنجمله است کفی فی فضل مولانا علی

وقوع الشک فیه انه الله و مات الشافعی لیس یدری

علی ربه ام ربه الله یعنی کافیست در فضیلت

مولانا

مولانا علی که گمان می‌کنند که خداست و شافعی مرد و نیست

که آخر کار او علیست یا آخر کار او خداست و مشهور است

که بعضی از علمای ایشان گفته ما مذهب امامیه داریم گفته

چرا درس مذهب امامیه نمیگویید گفته زیرا که مدارس و

استرهای سواری در تدریس ایشان نیست و یکی از بزرگان

علمای حنبل در محل فوت شاهد گرفت که من مذهب امامیه دارم

و وصیت کرد که او را بروش امامیه کفن و دفن کنند و اینکه

اظهار نکردند بجهت خوش آمد خلفا و عزت پیش ایشان بود

که اگر اظهار میکردند زمان هر یک از خلفا که یکی از ائمه طاهرین بودند

خلاف رای ایشان با آنحضرت کردند و عزت ایشان

برطرف میشد لهذا دین را بدنیا فروخته از برای نام و

آوازه و شهرت خود اجتهادهای باطل کردند تا امام باشند

و فتوی دادند که حاکم و قاضی اگرچه فاسق باشند حکمهای

باطل کنند اطاعت لازم است با آنکه خدا در قرآن

فرموده و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون

نمی کسی که حکم بکند موافق آنچیزی که خدا نازل کرده بدرستی که
آنجماعت کافر اند پس اگر این فتوی نبود او خلفاء بنی
عباس و بنی امیه در زمان حضرات ائمه طاهرین چون خلیفه
نمی بودند حنیفه و شافعی و مالک و حنبل چون امام می بودند
دلیل کفر و بطلان مذهب ایشان بهتر ازین نمی باشد که
افعال زشتی که از ایشان صادر میشود از خدا میدانند چنانکه
قبل ازین گذشت و جمیع پیغمبران را گناهکار و خطاکار
میدانند و برای هریک از پیغمبران گناه و خطائی ثابت کرده
و خود را در کفر و ضلالت مخلد در نار کرده اند که گناه و خطای
ابوبکر و عثمان را بپوشند تمام شد این رساله نفیسه
موسومه بتحفه صفویه در اصول و فروع دینیه که
بر خواننده و نویسنده آن که اقرار داشته باشند
آتش دوزخ حرام است بدست مؤلف این رساله
زین العابدین الحسینی الحی ... که تالیف آن نقش کرده
که رستگاری دنیا و آخرت یافته و از کرم الهی و جاه ان

رساله

رساله پناهی امید گرفتن جایزه دارد و اتمام این رساله
در دار السلطنه قزوین شد روز چهارشنبه سنه عشر ثلثیم
از عشر سیم از ماه هشتم از سال سیم
از عشر پنجم از صد یازدهم
از هجرت نبویه



